أَلدُّرَّةُ الفَرِيدَةُ

لِتَعْلِيمِ اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ

صرف و نحو و قرائت عربی

تألیف

سید مهدی بهبهانی

برای سال اول

دبیرستانهای پسران و دختران

مطابق برنامهٔ رسمی وزارت فرهنگ

چاپ اول

تهران

اَلدُّرَّةُ الفَرِيدَة

لِتَعْلِيمِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ

صَرف و نَحو و قرائت عَرَبی

تألیف

سید مهدی بهبهانی

برای سال اوّل

دبیرستانهای پسران و دختران

مطابق برنامهٔ رسمی وزارت فرهنگ

چاپ اوّل

تهران

اَلدُّرَّةُ الفَرِیدَة

لِتَعلیمِ اللُّغَةِ العَرَبیّة

صَرف و نَحو و قرائت عَرَبی

تألیف

۱۳ سید مهدی بهبهانی ۲۹

برای سال اول

دبیرستانهای پسران و دختران

مطابق برنامه رسمی وزارت فرهنگ

چاپ اول

تهران

[illegible] 1111

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

چون سبک و روش کتابهای مقدماتی عربی هنوز بهمان اسلوب سابق باقی است و تحولی که در سایر کتب درسی و کلاسیک زبانهای خارجی بوجود آمده در کتب کلاسیک عربی بعمل نیامده لذا اینجانب در صدد تألیف اینکتاب روی اساس و اسلوب نوین امروزی برآمده آنرا تقدیم دانش آموزان عزیز مینماید .

نظر باینکه انتقاد و خرده گیری یگانه وسیله ایست که افراد را از انحراف و کژی باز داشته و بجادهٔ صواب و صلاح سوق میدهد و نکته گیری بهترین وسیلهٔ ترقیات علمی و ادبی و اخلاقی و اجتماعی هر جامعه و ملتی بشمار میرود لذا از استادان و دانشمندان گرام و همکاران محترم تقاضا میکنم که مطالب این کتاب را که طبق برنامهٔ رسمی وزارت فرهنگ جمع آوری و تألیف گردیده و عبارات آن تحت اللفظی ترجمه شده است در مقام انتقاد برآیند و آنچه را که زائد و یا ناقص بدانند (از لحاظ قواعد ، عبارات ، ترجمه) از جنبهٔ راهنمائی مؤلف و خدمت بجامعه از تذکر دریغ نفرموده و بوسیلهٔ شرکت سهامی طبع کتاب نظریات حقیقت دوستی و راهنمائی خود را کتباً مرقوم دارند که هم اینجانب را تشویق نموده باشند و هم در طبعهای بعدی باصلاح آن اقدام شود .

سید مهدی . بهبهانی

حروف عربی

کلمات هر زبان از حروفی که الفباء آن زبان نامیده میشود ترکیب مییابد .

الفبای عربی بیست و هشت حرف و اسامی آنها با تلفظ درست و تمام بدینقرار است :

الف ، باء ، تاء ، ثاء ، جیم ، حاء ، خاء ، دال ، ذال ، راء ، زاء ، سین شین ، صاد ، ضاد ، طاء ، ظاء ، عین ، غین ، فاء ، قاف ، کاف لام ، میم ، نون ، واو ، هاء ، یاء .

حروف علّة و حروف صحّة

از بیست و هشت حرف عربی الف ، واو ، یاء را حروف علّة و بیست و پنج حرف دیگر را حروف صحّة مینامند .

الف در خط عربی نمایندهٔ دو صدا است یکی صدای الفی که از فضای دهن بیرون میآید مانند الف قَالَ و بَاعَ و دَعَا و دیگری صدای همزه که از بیخ گلو ادا میشود مانند أَمَرَ و إبراهیم ، إسحق .

همزه در بعض کلمات عربی بعلامت ء نوشته میشود مانند : جَاءَ ، جزء .

(نوشتن همزه)

همزه در اول کلمات بصورت الف نوشته میشود امّا علامت ء مشخصه آنرا در بالا و یا در زیر الف رسم میکنند مانند : - أَسْمَاء ، إِكْرَام :

اگر همزه در وسط واقع شود و ساکن باشد متابعت از حرکت حرف ماقبل خود میکند اگر حرکت ماقبل فتحه باشد بصورت الف و اگر ضمّه باشد بصورت واو و اگر کسره باشد بصورت یاء با حفظ علامت خود نوشته میشود مانند : - أَرْنَب (خرگوش) إِنْسَان ، لُؤْلُؤْ (مروارید) ، ذِئْب (گرگ) یا بَأْس ، بُؤس ، بِئْس .

اگر هَمزه در وسط واقع شود و متحرّک باشد بصورت حَرف همجنس حرکت خود نوشته میشود چه ماقبل همزه متحرّک ویا ساکن باشد مانند لَؤُم ، رَؤُف ، سَأَلَ ، یَسْأَلُ ، مَسْئَلَة .

هَمزه در اوّل و وسط ، و آخر کلمات درمیآید ، مانند : أَمَرَ (فرمود) ، سَأَلَ (پرسید) قَرَءَ (خواند) .

الف در اوّل کلمه واقع نمیشود فقط در وسط و آخر درمیآید ، مانند :- قَالَ (گفت) دَعَا (درخواست کرد) .

(حرکات)

حرکاتیکه حروف عربی با آنها تلفّظ میشود سه است :- ضمّه ـُ ، فتحه ـَ ، کسره ـِ ، ـُ ـِ ـَ که بفارسی زَبَر و زیر و پیش نامیده میشود .

و دو زبر ، دو زیر ، دو پیش ـً ـٍ ـٌ رابعربی تنوین میگویند .

(تنوین)

تَنوین نون ساکن است که درخواندن (نه درنوشتن) بآخر بعضی از کلمات عربی درمیآید مانند :- رَجُلٌ (مردی) ، رَجُلاً ، رَجُلٍ که خوانده میشود : (رَجُلُنْ) و (رَجُلَنْ) ، و (رَجُلِنْ) که اوّلی را تنوین رفع ـٌ و دوّمی را تنوین نَصب ـً وسوّمی را تنوین جَرّ ـٍ میگویند .

حَرفی که هیچ حرکت نداشته باشد آنرا ساکن مینامند وعلامت سکون اینست ـْ و دربالای حرف میگذارند مانند :- قاف درکلمه (مُقْتَدِرٌ) (توانا) دراین کلمه میم مَضموم وقاف ساکن وتاء مفتوح ودال مکسور وراء تنوین رفع دارد .

(هَمزهٔ وَصل وهَمزهٔ قَطع)

هَمزه دراوّل کلمات عربی یا وَصل است ویا قطع :

همزهٔ وصل آنست که در ابتدای سخن و آغاز جمله تلفّظ شود و اگر درمیان سخن یا جمله واقع گردد تلفّظ نشود مانند همزه إِجْلِسْ (بنشین) که دراین جمله إِجْلِسْ یا رَجُلُ (بنشین ایمرد) تلفّظ میشود زیرا در آغاز جُمله واقع شده است امّا درین جمله : یا رَجُلُ اجْلِسْ (ایمرد بنشین) تلفّظ نمیشود زیرا درمیان جمله واقع شده است .

همزهٔ قطع آنست که دَرهمه جا خوانده شود مانند همزهٔ أَكْرِمْ (گرامی بدار) که هم درین جمله : أَكْرِمْ یا رَجُلُ وهَم درین جمله یا رَجُلُ أَكْرِمْ (ایمرد گرامی بدار) خوانده میشود

علامت وَصل اینست ـٓ که روی همزهٔ وَصل میگذارند وهمزه ای که این ـٓ علامت را دارد خوانده نمی شود مانند :- یا رَجُلُ اجْلِسْ .

علامت قطع ـٔ همان همزه است که روی یا زیر الف گذارده میشود مانند :- أَكْرِمْ یا رَجُلُ و یا رَجُلُ أَكْرِمْ و إِكْرام (گرامی داشتن) .

(حُرُوف شَمسی وقَمَری)

ازبیست وهشت حَرف عربی چهارده حَرف را شمسی وچهارده حَرف را قمری مینامند .

حَرف شَمسی حرفی است که لام (ل) قبل ازآن تلفّظ نشود مانند :- اَلشَّمس (خورشید) و اَلتَّمر (خرما) .

حَرف قَمَری حرفیست که (ل) قبل ازآن تلفّظ شود مانند :- اَلْقَمر (ماه) .

اَلشَّمس

بَعْضُ التَّمرِ مُرٌّ	اَلتِّینُ حُلْوٌ	رَجَعْتُ مِنَ الدّارِ	قَتَلْتُ الذِّئْبَ
بعضی ازمیوه ها تلخند	انجیر شیرین است	برگشتم از خانه	کشتم گرگ را

دَخَلَ الرِّیاضَ ۰ رَکِبَ الزَّوْرَقَ ۰ نَظَرْتُ إِلَی السَّماءِ ۰ أَقْبَلَ الشِّتاءُ

وارد مزرعه یا باغ شد — سوار شد قایق را — نگاه کردم بسوی آسمان — آمد زمستان

اَلصُّبْحُ قَرِیبٌ ۰ إِجْلِسْ فِی الضَّوْءِ ۰ طارَ الطَّیْرُ ۰ أُخْرُجْ مِنَ الظِّلِّ

صبح نزدیک است — بنشین در نور — پرید پرنده — بیرون رو از سایه

اَلنّارُ فاکِهَةُ الشِّتاءِ

آتش میوهٔ زمستان است

حروف ت ، ث ، د ، ذ ، ر ، ز ، س ، ش ، ص ، ض ، ط
ن ، شمسی است .

« اَلْقَمَر »

أَلْإِحْسان ، اَلْبَیْت ، اَلْجَماعَة ، اَلْخُبْز ، اَلْعِلْم ، اَلْغُلام . اَلْفَرَس

نیکی — خانه — گروه — نان — دانش — پسربچه — اسب

اَلْقَوْم . رَأَیْتُ الْکَوْکَبَ ، اَللَّیْل ، اَلْمُعَلِّم ، بَرَدَ الْهَواءُ . اَلْوَرَق

جماعتی از مردم — دیدم ستاره را — شب — آموزگار — سرد شد هوا — کاغذ

أَصْبَحْتُ الْیَوْمَ سالِماً

آغاز کردم امروز را با سلامتی

حروف ا ، ب ، ج ، ح ، خ ، ع ، غ ، ف ، ق ، ک
ل ، م ، ه ، و ، ی ، قمری نامیده میشوند .

« کلمه وکلام »

اَلْأَرْض اَلسَّماء . اَلشَّمْس . اَلنَّجْم . أَلْمَدْرَسَة . کُرَوِیَّة . أَلْهَواء

زمین — آسمان — خورشید — ستاره — آموزشگاه — گرد — هوا

صافِیَة . لامِعَة . طالِعَة . وَسِیعَة . سَقَطَ . اَلصُّورَة . جَلَسَ

شفاف . درخشنده . آشکار شده . پهناور . فرود آمد . شکل . نشست

ذَهَبَ . اَلْکُرْسِیّ . اَلْباب . یَفْرُشُ . جَفَّ . ظَهَرَ . اَلْکَرْمَة :

رفت — صندلی — در — میگارد — خشک شد — آشکار شد ، تاک

اَلنُّجُوم (ستارگان) .

اگر معلم وارد کلاس شود وبگوید (أَلْأَرْض) سپس ساکت شده و دیگر چیزی نگوید البته مقصود او از گفتن کلمه أَلْأَرْض بر شما پوشیده است ونمیدانید معلم در اطراف زمین چه میخواهد بگوید وهریک از شما نوعی فکر میکند . بعضی میگویند راجع بگردش شبانه روزی زمین میخواهد درس بدهد وبعضی میگویند شاید در اطراف فصول چهارگانه است خلاصه هریک طوری فکر میکند اما اگر بر کلمهٔ أَلْأَرْض یک کلمه یا بیشتر اضافه کند وبگوید مثلاً أَلْأَرْضُ کُرَوِیَّةٌ . (زمین کروی است) شما از تردید خارج شده ومقصود معلم را بخوبی فهمیده اید .

همچنین هریک از کلمات اگر به تنهائی وانفراد گفته شود معنی کامل ومفید وقانع کننده ای نخواهد داشت مگر باکلمات دیگری ضمیمه شود بنا براین تعریف فرق میان کلمه وکلام این است کلمه دارای معنی کامل ومفیدی نیست ولی کلام وجمله شامل معنی مفید وقانع کننده است

کلمه	کلام مفید	کلمه	کلام مفید
أَلنُّجُوم	أَلنُّجُومُ لامِعَةٌ	صافِیَة	: أَلْمِرْآةُ صافِیَةٌ
ستارگان	ستارگان درخشنده است	شفاف	آئینه شفاف است
أَلسَّماء	أَلسَّماءُ ذاتُ الْبُرُوجِ	أَلْمَدْرَسَة	أَلْمَدْرَسَةُ الْإِبْتِدائِیَّةُ مَفْتُوحَةٌ
آسمان	آسمان دارای برجها است	دبستان	دبستان ابتدائی باز شده است
أَلْهَواء	أَلْهَواءُ یُحِیطُ بِالْکُرَةِ الْأَرْضِیَّةِ	سَقَطَ	سَقَطَ الْمَطَرُ
هوا	هوا محیط است بکرهٔ زمین	افتاد	بارید باران
ظَهَرَ	ظَهَرَ الْهِلالُ	جَفَّ	جَفَّ الْعِنَبُ
آشکار شد .	آشکار شد هلال	خشک شد	خشکید انگور

وَاضِحَة : اَلصُّورَةُ وَاضِحَةٌ ذَهَبَ : ذَهَبَ الْمُعَلِّمُ

روشن صورت روشن است رفت رفت معلم

اَلْبَاب : اَلْبَابُ مَفْتُوحَةٌ يَغْرِسُ : يَغْرِسُ الْبُسْتَانِيُّ الشَّجَرَةَ

در در باز است میکارد میکارد باغبان درخت را

سَلَّمَ : سَلَّمَ الْقَادِمُ عَلَى الْجَالِسِ ، قُمْ يَا جَمْشِيدُ .

سلام کرد سلام کرد وارد برنشسته بایست ای جمشید .

إِجْلِسْ يَا يُوسُفُ ٥ إِذْهَبْ نَحْوَ الْبَابِ ٥ إِذْهَبْ نَحْوَ الْكُرْسِيِّ

بنشین ای یوسف برو بطرف درب برو بطرف صندلی

تَعَالَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ ٥ إِذْهَبْ إِلَى مَكَانِكَ ٥ أَعْطِنِي الْكِتَابَ

بیا بسوی مدرسه برو بسوی جای خود بده بمن کتاب را

ضَعِ الْكِتَابَ عَلَى الْأَرْضِ ٥ خُذِ الْقَلَمَ ٥ أُخْرُجْ مِنَ الْغُرْفَةِ

بگذار کتاب را روی زمین بگیر قلم را بیرون رو از اطاق

أُكْتُبْ دَرْسَكَ (بنویس درست را)

(اِستفهام)

هَلْ قَامَ جَمْشِيدُ ؟ نَعَمْ قَامَ جَمْشِيدُ . مَاذَا فَعَلَ جَمْشِيدُ ؟ قَامَ جَمْشِيدُ مِنْ مَكَانِهِ

آیا ایستاد جمشید بله ایستاد جمشید چه کرد جمشید ایستاد ، از جایش

هَلْ جَلَسَ يُوسُفُ فِي مَكَانِهِ ؟ نَعَمْ جَلَسَ يُوسُفُ فِي مَكَانِهِ . مَنْ ذَهَبَ نَحْوَ الْبَابِ ؟

آیا نشست یوسف درجای خود بله نشست یوسف درجایش چه کسی رفت بطرف در

أَنَا ذَهَبْتُ نَحْوَ الْبَابِ . مَنْ ذَهَبَ نَحْوَ الْكُرْسِيِّ ؟ أَنْتَ ذَهَبْتَ نَحْوَ الْكُرْسِيِّ .

من رفتم بطرف در چه کسی رفت بطرف صندلی تو رفتی بطرف صندلی

هَلْ جَاءَ يُوسُفُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ ؟ نَعَمْ جَاءَ يُوسُفُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ .

آیا آمد یوسف از مدرسه بله آمد یوسف از مدرسه

هَلْ ذَهَبَ عَلِيٌّ إِلَى مَكَانِهِ ؟ نَعَمْ ذَهَبَ عَلِيٌّ إِلَى مَكَانِهِ

آیا رفت علی بسوی جایش بله رفت علی بسوی جایش

هَلْ أَعْطَيْتَ الْكِتَابَ ؟ نَعَمْ أَعْطَيْتُ الْكِتَابَ . أَيْنَ وَضَعْتَ الْكِتَابَ ؟

آیا دادی کتاب را بله دادم کتاب را کجا گذاشتی کتاب را

وَضَعْتُ الْكِتَابَ عَلَى الْأَرْضِ . هَلْ أَخَذْتَ الْقَلَمَ ؟ نَعَمْ أَخَذْتُ الْقَلَمَ .

گذاردم کتاب را روی زمین آیا گرفتی قلم را بله گرفتم قلم را

مَنْ خَرَجَ مِنَ الْغُرْفَةِ ؟ خَرَجَ مَحْمُودٌ مِنَ الْغُرْفَةِ . هَلْ كَتَبْتَ دَرْسَكَ ؟

چه کسی خارج شد از اطاق خارج شد محمود از اطاق آیا نوشتی درست را

نَعَمْ كَتَبْتُ دَرْسِي . هَلْ أَخَذْتَ الْقَلَمَ مِنَ الْمُعَلِّمِ ؟ لَا : مَا أَخَذْتُ الْقَلَمَ مِنَ الْمُعَلِّمِ

بله نوشتم درسم را آیا گرفتی قلم را از معلم نه نگرفتم قلم را از معلم

هَلْ جَلَسْتَ عَلَى الْأَرْضِ ؟ لَا : مَا جَلَسْتُ عَلَى الْأَرْضِ .

آیا نشستی روی زمین نه ننشستم روی زمین .

+ قرائت عربيّه +

اَلْهَوَاءُ يُحِيطُ بِالْكُرَةِ الْأَرْضِيَّةِ . نَحْنُ لَا نَرَى الْهَوَاءَ ، وَلٰكِنَّا نُحِسُّهُ عِنْدَمَا يَهُبُّ

هوا محیط است (احاطه میکند) کره زمین را ما نمی بینیم هوا را اما آنرا حس میکنیم زمانیکه میوزد

نَسِيمًا أَوْ عَاصِفًا . اَلْهَوَاءُ يَزِيدُ اشْتِعَالَ النَّارِ فِي الْأَجْسَامِ ، اَلْهَوَاءُ هُوَ الَّذِي

نسیمی یا تندبادی هوا زیاد میکند سوختن (آتش) را در اجسام هوا همانست که

يَحْمِلُ الرَّوائحَ الزَّكيّةَ إلى أنوفِنا . السَّحابُ يسيرُ في السَّماءِ والهواءِ

حمل میکند بوهای خوش را بسوی دماغهای ما   ابر سیر میکند در آسمان و هوا

يَدْفَعُهُ (میراند آنرا) ، (تکوین الجمل) .

* اجزاء کلام *

(۱) إسم

وَرَقُ الوردةِ صغيرةٌ . رائحةُ الوردةِ زكيّةٌ . لونُ الوردةِ أبيضُ أو أحمرُ أو أصفرُ

برگ گل کوچک است . بوی گل خوش است   رنگ گل سفید است یا قرمز یا زرد

هریک از جملات بالا از کلماتی ترکیب شده است و هر کلمهٔ آن بر چیزی دلالت میکند مثلاً :
« ورق » : برگ درخت یا برگ گل . « الوردة » :- گل . « رائحة » :- بوی خوش
این کلمات و هر کلمه ای که نام انسان یا حیوان و یا نبات و یا جماد باشد در عربی اسم نامیده میشود
مانند :- محمد ، علی ، فاطمه ، إبراهیم ، یوسف ، جمشید و .... اسم انسان
و فَرَس (اسب) ، نَمِر (پلنگ) ، أسد (شیر) ، أرنب (خرگوش) ، سَمَك
(ماهی) و .... اسم حیوان .
قمح (گندم) ، ذُرَة (ذرت) ، عِنَب (انگور) ، ریحان (ریحان) ، صفصاف
(بید) و .... اسم نبات و گیاه .
مَدْرَسَة ، حائط (دیوار) ، شُبّاك (پنجره) ، قَلَم ، جَبَل (کوه) ، أرض
(زمین) و ..... اسم جماد .

پس بطور خلاصه هر کلمه ای که نام انسان و یا حیوان و یا نبات و یا جماد باشد اسم نامیده میشود .

توضیح : ترجمهٔ کلیه عبارات عربی بفارسی تحت اللفظی است

(۲) فعل

جَلَسَ المُعَلِّمُ على الكُرْسِيِّ . يَزْدادُ المطرُ في الرَّبيعِ . خُذِ القَلَمَ مِنْ يُوسُفَ

نشست معلم روی صندلی   زیاد میشود باران در بهار   بگیر قلم را از یوسف

ذَهَبَ عَلِيٌّ (رفت علی) .

کلمات جَلَسَ در جملهٔ اول و یَزْدادُ در جملهٔ دوم خُذْ در جملهٔ سوم ، ذَهَبَ در جملهٔ چهارم ،
هریک دلالت بر عملی در یک زمانی میکند .
مثلاً کلمهٔ جَلَسَ (نشست) عملی است که در زمان گذشته رخ داده و کلمهٔ یَزْدادُ (زیاد میشود)
عملی است که در زمان تکلم یا آینده روی میدهد و کلمهٔ خُذْ (بگیر) عملی است که حالا
باید انجام گیرد و کلمهٔ ذَهَبَ هم مانند جَلَسَ در زمان گذشته صورت گرفته است .
بنابراین هریک از این کلمات و کلمات همانند اینها را فعل میگویند . بطور خلاصه :
فعل کلمه ایست که دلالت بر عملی (کاری) کند و این عمل در یکی از سه زمان واقع باشد .
گذشته ، حال ، آینده .

(۳) حرف

نَسْتَخْرِجُ مِنَ القَصَبِ سُكَّراً . أَرْسَلْتُ إلى أخي هَدِيَّةً . إبْتَعِدْ عَنِ العُيُوبِ

استخراج میکنیم از نی شکر را   فرستادم بسوی برادرم هدیه   دوری بجوی از عیبها

وَضَعَ الخادِمُ الطَّعامَ على المائدةِ . لِمَنْزِلِنا حديقةٌ جميلةٌ . أخي في البيتِ

قرار داد خدمتگذار غذا را روی میز غذاخوری   دارد منزل ما باغچهٔ زیبائی   برادرم در خانه است

از   بسوی   از   در   ملکیت
کلمات (مِنْ) ، (إلى) ، (عَنْ) ، (في) ، (لام) که در جملات بالا ذکر شده
هرگاه بتنهائی گفته شوند معنائی که دلالت برلفظ آنها بکند یا مطلبی را برسانند در بر نخواهند داشت
مگر در جملهٔ تام و تمامی مانند جملات سابق واقع شوند در اینصورت معنی آنها ظاهر میشود .

پس بطور خلاصه : حُرُوف کلماتی است که بتنهائی معنی تامّی نداشته مگر در جمله و عبارتی بکار رود . بنابراین کلمات : مِنْ (از) ، إلیٰ (تا . بسوی) ، عَلیٰ (رو ـ بر) ، فِي (در) ، واو (و) ، لام (ملکیت) ، عَنْ (از) ، فاء ، همگی حروف معنی مستقلی ندارند .

چون تا اینجا کَلمه ، کَلام ، جُمله و اجزاء کلام (اسم و فعل و حرف) ، را شناخته‌ایم پس در قرائت زیر دقت کنید که اسم را از فعل و حَرف و فعل را از اسم و حَرف و حَرف را از اسم و فِعل تشخیص دهید :

«۱»

أَلْقَمَرُ كَوْكَبٌ سَيّارٌ يَدُورُ حَوْلَ ٱلْأَرْضِ ، وَيَسْتَمِدُّ ٱلنُّورَ مِنَ ٱلشَّمْسِ وَيُضِيئُ ٱلْأَرْضَ
ماه کوکبی است سیار و میچرخد دور زمین و میگیرد نور از خورشید و روشن میسازد زمین را

فِي بَعْضِ ٱللَّيَالِي . سَافَرَ مُحَمَّدٌ إِلىٰ شِيرَازَ . يُسَافِرُ أَخِي غَدًا . سَافِرْ قَبْلَ ٱلشِّتَاءِ
در بعضی شبها مسافرت کرد محمد بسوی شیراز . مسافرت میکند برادرم فردا مسافرت کن قبل از زمستان

قُمْ وَٱذْهَبْ إِلَى ٱلْبَابِ . إِذْهَبْ نَحْوَ ٱلشُّبَّاكِ . تَعَالَ إِلَى ٱلْمِنْضَدَةِ . إِرْجِعْ
برخیز و برو بسوی در برو بطرف پنجره . بیا بسوی میز تحریر . برگرد

إِلىٰ مَكَانِكَ . جَلَسَ عَلِيٌّ عَلَى ٱلْكُرْسِيِّ . يَجْلِسُ عَلِيٌّ عَلَى ٱلْكُرْسِيِّ
بسوی جای خویش . نشست علی روی صندلی . می‌نشیند علی روی صندلی .

يُسَافِرُ أَبِي بِالسَّيَّارَةِ . يَشْتَدُّ ٱلْبَرْدُ صَبَاحًا . أُنْظُرْ إِلَى ٱلسَّمَاءِ . إِمْشِ
مسافرت میکند پدرم با اتومبیل . زیاد میشود سرما صبحگاهان . نگاه کن بسوی آسمان . راه برو

نَحْوَ ٱلْبَابِ . قِفْ فِي مَكَانِكَ . إِفْتَحِ ٱلْكِتَابَ . إِقْرَأْ سَطْرًا وَاحِدًا .
بطرف در . بایست در جای خود . بازکن کتاب را . بخوان یک سطر .

رْفَعْ يَدَكَ . هَلِ ٱلْقَمَرُ كَوْكَبٌ سَيَّارٌ ؟ نَعَمْ : أَلْقَمَرُ كَوْكَبٌ سَيَّارٌ
بلند کن دستت را . آیا ماه ستاره سیاری است بله ماه ستاره سیاری است

أَيَدُورُ ٱلْقَمَرُ حَوْلَ ٱلْأَرْضِ ؟ نَعَمْ : يَدُورُ ٱلْقَمَرُ حَوْلَ ٱلْأَرْضِ
آیا میگردد ماه بدور زمین بله میگردد ماه بدور زمین

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَسْتَمِدُّ ٱلنُّورَ ؟ يَسْتَمِدُّ ٱلنُّورَ مِنَ ٱلشَّمْسِ .
از چه چیز میگیرد روشنائی را میگیرد روشنائی را از خورشید

هَلْ يُضِيئُ ٱلْقَمَرُ ٱلْأَرْضَ ؟ نَعَمْ : يُضِيئُ ٱلْقَمَرُ ٱلْأَرْضَ
آیا روشن میکند ماه زمین را بله روشن میکند ماه زمین را

أَيْنَ سَافَرَ مُحَمَّدٌ ؟ سَافَرَ مُحَمَّدٌ إِلىٰ شِيرَازَ . مَتىٰ يُسَافِرُ أَخُوكَ ؟
کجا سفر کرد محمد سفر کرد محمد بسوی شیراز چه وقت سفر میکند برادرت

يُسَافِرُ أَخِي غَدًا . أَيُسَافِرُ فِي ٱلصَّيْفِ أَمْ فِي ٱلشِّتَاءِ ؟ يُسَافِرُ
سفر میکند برادرم فردا آیا سفر میکند در تابستان یا در زمستان سفر میکند

فِي ٱلصَّيْفِ مَنْ ذَهَبَ نَحْوَ ٱلشُّبَّاكِ ؟ أَنَا ذَهَبْتُ نَحْوَ ٱلشُّبَّاكِ
در تابستان چه کسی رفت بطرف پنجره «۳» من رفتم بطرف پنجره

لَوْنُ ٱلْقَمَرِ أَبْيَضُ فِضِّيٌّ . اَلنَّاسُ فِي ٱلْقُرىٰ يُحِبُّونَ ٱللَّيَالِيَ ٱلْمُقْمِرَةَ
رنگ ماه سفید نقره‌ای است مردم ده نشین دوست میدارند شبهای مهتابی

لِأَنَّ ٱلطُّرُقَ تُضَاءُ ، فَيَخْرُجُ ٱلْأَطْفَالُ وَٱلشُّبَّانُ لِلَّعِبِ ،
برای اینکه راهها روشن میشود پس خارج میشود کودکان و جوانان برای بازی

وَيَجْلِسُ ٱلْآبَاءُ جَمَاعَاتٍ لِلسَّمَرِ . نُشَاهِدُ فِي حَدِيقَةِ ٱلْحَيَوَانِ
و می‌نشینند پدران گروه گروه برای قصه گوئی می‌بینیم در باغ حیوانات (یافت میشود)

أَلْفِيلَ وَٱلْأَسَدَ وَٱلنَّعَامَةَ وَٱلْقِرْدَ وَٱلزَّرَافَةَ . يُزْرَعُ ٱلْقَصَبُ فِي
فیل و شیر و شترمرغ میمون گورخر کشت میشود نی در
ٱلرَّبِيعِ . نَهَارُ ٱلصَّيْفِ طَوِيلٌ وَنَهَارُ ٱلشِّتَاءِ قَصِيرٌ . يُحَرِّكُ ٱلنَّسِيمُ
بهار . روز تابستان درازست وروز زمستان کوتاه است . میجنباند نسیم
ٱلْأَغْصَانَ ، وَتَقْلَعُ ٱلْعَوَاصِفُ ٱلْأَشْجَارَ . أَلْفَاكِهَةُ تَكْثُرُ فِي فَصْلِ
شاخه ها را . و میکند تند بادها درختان را میوه زیاد میشود در فصل
ٱلصَّيْفِ . يَبْرِي ٱلْمُعَلِّمُ أَقْلَامَ ٱلْأَطْفَالِ ثُمَّ يَقُطُّهَا عَلَى ٱلْمِقَطَّةِ .
تابستان میتراشد معلّم قلمهای اطفال را و قط میزند آنهارا روی قط‌زن
يَضَعُ ٱلتِّلْمِيذُ ٱلْأَقْلَامَ فِي ٱلْمِقْلَمَةِ ، وَيَحْمِلُ ٱلْكُتُبَ فِي ٱلْحَقِيبَةِ ،
قرار میدهد شاگرد قلمها را در قلمدان . و میبرد کتابها را درکیف پشتی
وَإِذَا وَصَلَ إِلَى ٱلْبَيْتِ يُرَتِّبُ ٱلْكُتُبَ عَلَى ٱلْمَكْتَبِ إِسْتِعْدَادًا
وزمانی که رسید بخانه مرتّب میسازد کتابهارا بر کتابخانه بجهة آمادگی
لِلْإِسْتِذْكَارِ . إِنَّ خِزَانَةَ ٱلْكُتُبِ بِجَانِبِ ٱلْمَكْتَبِ وَإِنَّ غُرْفَةَ
برای یاد آوری بدرستیکه مخزن کتابها (کتابخانه) پهلوی قرائتخانه است و بدرستیکه اطاق
ٱلْمَكْتَبِ تُطِلُّ عَلَى ٱلْحَدِيقَةِ وَتَزُورُهَا ٱلشَّمْسُ كُلَّ صَبَاحٍ .
قرائتخانه مشرف است بر باغچه وفرامیگیرد آنرا خورشید (آفتاب) هر صبح
تُسْتَعْمَلُ ٱلْكَهْرَبَاءُ لِلْإِضَاءَةِ فِي ٱلْمُدُنِ . لَحْمُ ٱلسَّمَكِ ٱلْمَشْوِيِّ
بکار میرود برق برای روشنائی درشهرها گوشت ماهی پخته
يُهْضَمُ بِسُهُولَةٍ . أَلنَّعَامَةُ لَا تَطِيرُ مِثْلَ ٱلْحَمَامَةِ أَوِ ٱلْعُصْفُورِ ،
گوارش میشود بآسانی . شترمرغ نمیپرد مانند کبوتر یا گنجشک

يُصْنَعُ ٱلْوَرَقُ مِنَ ٱلْخِرَقِ ٱلْبَالِيَةِ وَٱلتِّبْنِ وَلُبِّ ٱلشَّجَرِ .
ساخته میشود کاغذ از پارچه‌های کهنه وکاه و مغز درختان

«تَقسيم فِعْل»

(۱)

اغلب اوقات برای پدر و یا مادر ویایکی از فامیل و یا برای شاگردان کلاس مشاهدات خودرا نقل میکنی وکار دیگری راکه دیده‌ای شرح میدهی مثلاً میگوئی :
برادرم صبح امروز ازخواب بیدارشد . وضوءگرفت ونمازخواند وغذاخورد ولباس پوشید سپس ازخانه بیرون رفت .
اگر دراین گزارش خوب دقّت کنی کلماتی خواهی یافت که دلالت برکارهای برادرت میکند وتمام آنها در زمانی قبل ازگزارش تو رخ داده است .
مثلاً کلمات (بیدارشد) و (وضوءگرفت) و (نمازخواند) و (غذاخورد) و (لباس پوشید) و (بیرون رفت) همه هم دلالت برکارمیکنند وهم دلالت برزمان گذشته .
این کلمات وهرکلمه‌ای مانند این کلمات را درعربی فِعْل ماضي میگویند .

عربی عبارت فوق چنین است :
إِسْتَيْقَظَ أَخِي مِنَ ٱلنَّوْمِ مُبَكِّرًا ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى ، ثُمَّ تَغَدَّى وَلَبِسَ
بیدارشد برادرم ازخواب صبح زود ووضوگرفت ونمازخواند وغذاخورد وپوشید
ثِيَابَهُ ، وَخَرَجَ إِلَى عَمَلِهِ .
لباسهایشرا وخارج شد بسوی کارش
دراین جملات عربی کلمات (إِسْتَيْقَظَ) ، (تَوَضَّأَ) ، (صَلَّى) ، (تَغَدَّى) ، (لَبِسَ) ، (خَرَجَ) . افعالی هستند که دلالت برعملی درزمان گذشته میکنند .

بنابراین هر کلمهٔ که حکایت از عملی بکند و آن عمل در زمان گذشته (قبل از گفتن) رخ داده باشد آن فعل را فِعْل ماضی یا گذشته مینامند.

«۲»

گاهی از کارهائی که میخواهی بکنی و یا مشغول انجام آن هستی خبر میدهی مثلاً میگوئی:
من جلوی میزم می نشینم و مطالعه میکنم، و آنچه را که می فهمم مینویسم.
در این عبارات افعالی مانند: می نشینم، مطالعه میکنم، میفهمم، مینویسم.
بکار برده ای که دلالت بر کار تو در زمان حال و یا در زمان آینده میکند.

و عرب چنین میگوید:
أَنَا أَجْلِسُ أَمَامَ مَكْتَبِي، وَأُفَكِّرُ فِي دَرْسِي، وَأَكْتُبُ مَا أَفْهَمُ.
من می نشینم جلوی میزم و فکر میکنم در درسم و مینویسم آنچه راکه می فهمم
در این عبارت کلمات: (أَجْلِسُ) و (أُفَكِّرُ) و (أَكْتُبُ) و (أَفْهَمُ)
افعالی هستند که دلالت بر رخ دادن کاری در زمان تکلم و یا در زمان آینده میکنند.
پس هر کلمه ای که دلالت بر کاری در زمان حال و یا آینده نماید آنرا فِعْل مُضَارِع میگویند.

«۳»

گاهی بفراش و یا دیگری امر میکنی و یا درخواست انجام دادن کاری از آنها میکنی مثلاً:
بفراش میگوئی:
إِفْتَحِ النَّوَافِذَ، وَاكْنُسِ الْحُجُرَاتِ، ثُمَّ انْفُضِ الْبُسُطَ، وَنَظِّفِ الزُّجَاجَ.
باز کن پنجره ها را و جاروب کن اطاقها را سپس بتکان فرشها را و تمیز کن شیشه ها را
در این جمله ها کلمات (إِفْتَحْ)، (أُكْنُسْ)، (اُنْفُضْ)، (نَظِّفْ).
افعالیست که دلالت بر طلب کار بعد از زمان تکلم میکند.

و هر فعلی که بر طلب کار دلالت کند آنرا فِعْل أَمْر مینامند.
خلاصه فعل بر سه قسم است:
۱- فِعْلِ ماضی و آن فعلی است که دلالت بر حدوث کار در زمان گذشته کند.
۲- فِعْلِ مُضارِع و آن فعلی است که دلالت بر حدوث کار در زمان تکلم و یا بعد از زمان تکلم کند.
۳- فِعْلِ أَمْر و آن فعلی است که بر طلب حصول کار بعد از زمان تکلم دلالت کند.

«قرائت و تمرین»

در این جملات اسم و فعل و حرف و نوع افعال را تشخیص دهید:
فَهِمَ التِّلْمِيذُ الدَّرْسَ، طَرَدَ الْكَلْبُ اللِّصَّ، يُشْبِهُ الْفَهْدُ الْقِطَّ.
فهمید شاگرد درس را دور کرد سگ دزد را یوز مانند گربه است
يَحْجُبُ الْغَيْمُ الْكَوَاكِبَ. تَقْتُلُ الْهِرَّةُ الْفَأْرَ يُغْرِقُ الْمَوْجُ الزَّوْرَقَ
میپوشد ابر ستارگان را میکشد گربه موش را غرق میکند موج قایق را
يُنَشِّطُ الْاِسْتِحْمَامُ الْجِسْمَ. يَا أَحْمَدُ اذْهَبْ إِلَى السَّبُّورَةِ. خُذِ الطَّبَاشِيرَ.
شاداب میکند شستشو بدن را ای احمد برو بسوی تخته سیاه بگیر گچ را
وَاكْتُبِ الْجُمَلَ الْآتِيَةَ عَلَى السَّبُّورَةِ:
و بنویس جمله های آتیه را بر تخته سیاه.
أَحْسِنْ إِلَى الْفُقَرَاءِ، إِرْحَمُوا عَزِيزَ قَوْمٍ ذَلَّ. وَغَنِيَّ (دولتمند) قَوْمٍ افْتَقَرَ
احسان کن به فقراء ترحم کنید عزیز قومی که ذلیل شده است و توانای قومی که فقیر شده است
إِطْرَحِ الطَّبَاشِيرَ عَلَى الْأَرْضِ، أُمْحُ السَّبُّورَةَ بِالْمَسَّاحَةِ.
بیفکن گچ را روی زمین پاک کن تخته را با تخته پاک کن.

وَضَعَ أَحْمَدُ ٱلطَّبَاشِيرَ عَلَى ٱلرَّفِ . رَجَعَ أَحْمَدُ إِلَىٰ مَكَانِهِ .

قرار داد احمد گچ را روی رف برگشت احمد بسوی جای خود .

جَلَسَ أَحْمَدُ فِي مَكَانِهِ . يَعْلُو قَدْرُ ٱلْإِنْسَانِ بِفَصَاحَةِ ٱللِّسَانِ

نشست احمد درجایش . بلند می‌شود قدر آدمی بفصاحت زبان

نَمْ مُبَكِّراً وَٱسْتَيْقِظْ مُبَكِّراً . هَلْ فَهِمَ ٱلتِّلْمِيذُ ٱلدَّرْسَ؟

بخواب زود وبیدارشو زود . آیا فهمید شاگرد درس را

نَعَمْ : فَهِمَ ٱلتِّلْمِيذُ ٱلدَّرْسَ . مَا فَعَلَ ٱلْكَلْبُ بِٱللِّصِّ ؟ طَرَدَ ٱلْكَلْبُ

بله فهمید شاگرد درس را چه کرد سگ با دزد دور کرد سگ

ٱللِّصَّ . أَيُشْبِهُ ٱلْفَهْدُ ٱلْقِطَّ ؟ نَعَمْ يُشْبِهُ ٱلْفَهْدُ ٱلْقِطَّ . مَا يَحْجُبُ

دزد را آیا شباهت دارد یوز باگربه بله شباهت دارد پلنگ باگربه چه چیز میپوشاند

ٱلْكَوَاكِبَ ؟ يَحْجُبُ ٱلْغَيْمُ ٱلْكَوَاكِبَ . هَلْ تَقْتُلُ ٱلْهِرَّةُ ٱلْفَأْرَ ؟

ستارگان را میپوشاند ابر کواکب را آیا میکشد گربه موش را

نَعَمْ : تَقْتُلُ ٱلْهِرَّةُ ٱلْفَأْرَ . مَا يُغْرِقُ ٱلزَّوْرَقَ ؟ يُغْرِقُ ٱلْمَوْجُ ٱلزَّوْرَقَ

بله میکشد گربه موش را چه چیز غرق میکند قایق را غرق میسازد موج قایق را

هَلْ يُنَشِّطُ ٱلْإِسْتِحْمَامُ ٱلْجِسْمَ ؟ نَعَمْ يُنَشِّطُ ٱلْإِسْتِحْمَامُ ٱلْجِسْمَ . مَنْ ذَهَبَ

آیا شاداب میکند شستشو بدن را بله شاداب میکند شستشو بدن را چه کسی رفت

إِلَى ٱلسَّبُّورَةِ ؟ ذَهَبَ أَحْمَدُ إِلَى ٱلسَّبُّورَةِ . مَا فَعَلَ أَحْمَدُ بِٱلطَّبَاشِيرِ ؟

بسوی تخته سیاه رفت احمد بسوی تخته سیاه چه کرد احمد باگچ

كَتَبَ أَحْمَدُ ٱلْجُمَلَ بِٱلطَّبَاشِيرِ عَلَى ٱلسَّبُّورَةِ . مَا عَمِلْتَ صَبَاحَ ٱلْيَوْمِ ؟

نوشت احمد جمله‌ها را باگچ روی تخته سیاه چه کردی بامداد امروز

تَوَضَّأْتُ وَصَلَّيْتُ ثُمَّ تَغَذَّيْتُ وَلَبِسْتُ ثِيَابِي ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَىٰ عَمَلِي .

وضو گرفتم ونماز خواندم پس غذا خوردم ولباس پوشیدم وخارج شدم بطرف کارم

قرائت

ٱلشَّمْسُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْأَرْضِ . ٱلْقَمَرُ أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنَ ٱلشَّمْسِ

خورشید بزرگتر است از زمین وماه نزدیکتر است بما از خورشید .

أَلشَّمْسُ جِسْمٌ مُلْتَهِبٌ ، فَٱلْحَرَارَةُ مَصْدَرُهَا ٱلشَّمْسُ ، شُعَاعُ ٱلْقَمَرِ بَارِدٌ

خورشید جسمی است شعله‌ور وحرارت مصدرش خورشید است نور ماه سرد است

وَشُعَاعُ ٱلشَّمْسِ حَارٌّ . ٱلطَّبِيبُ رَقِيقُ ٱلْقَلْبِ ، يَعْطِفُ عَلَى ٱلْمَرِيضِ

و نور خورشید گرم است پزشک نازک ومهربان قلب است مهر میورزد بربیمار

وَيَفْحَصُ عَنِ ٱلدَّاءِ وَيَصِفُ ٱلدَّوَاءَ . يَبْنِي ٱلْعُصْفُورُ ٱلْعُشَّ مِنَ ٱلْحُطَامِ

وجستجو میکند ازمرض ومعلوم میدارد دوا را بنا میکند گنجشک آشیانه را ازخاشاک

ٱللَّيِّنِ وَيُبَطِّنُهُ بِبِطَانَةٍ نَاعِمَةٍ . يَكْثُرُ ٱلضَّبَابُ صَبَاحاً فِي ٱلشِّتَاءِ .

نرم ومیپوشاند داخل آنرا باپوشش نرمی . زیاد میشود مگس وقت صبح درزمستان

أَلْكُرْسِيُّ يُصْنَعُ مِنَ ٱلْأَغْصَانِ وَٱلْخَيْزُرَانِ . يُؤْخَذُ ٱلْمِلْحُ مِنَ ٱلْبِحَارِ

صندلی ساخته میشود ازشاخه‌ها وخیزران گرفته میشود نمک از دریاها

أَوِ ٱلْجِبَالِ (یاکوهها) .

« جملهٔ اسمیّه وجملهٔ فعلیّه »

(۱) جملهٔ اسمیّه

همانطوریکه قبلاً اشاره شد کلام مفید قانع کننده را جمله میگویند .

جمله بر دو قسم است : جملهٔ اسمیّه وآن هر کلام مفیدی است که اولش اسم باشد .

مانند: مُحَمَّدٌ مُسَافِرٌ . اَلْجُنْدِيُّ شُجَاعٌ ، اَلْأَسَدُ مُفْتَرِسٌ ، اَلتُّفَّاحُ فَاكِهَةٌ
سپاهی دلیراست شیر درنده است سیب میوه است

اَلسَّحَابُ كَثِيرٌ (ابر زیاد است)

هریک از جمله های بالا جمله مفیدی است که باسم شروع شده است :

درجملهٔ اول و دوم اسم انسان (مُحَمَّد) ، (جُنْدِيّ) . .

درجملهٔ سوم اسم حیوان (أَسَد) .

درجملهٔ چهارم اسم نبات (تُفَّاح) ، ودرجملهٔ پنجم اسم جماد (أَلسَّحَابُ) برده شده است

این نوع جمله ها را جملهٔ اسمیه مینامند .

(۲) جُملهٔ فعلیّه

هرکلام مفیدی که اوّلش فعل باشد آنرا جملهٔ فعلیّه میگویند مانند :

طَلَعَتِ ٱلشَّمْسُ ، أَقْبَلَ ٱلشِّتَاءُ ، يَطِيرُ ٱلْخُفَّاشُ ، إِخْتَفَتِ ٱلنُّجُومُ .
طالع شد خورشید ، پیش آمد زمستان ، میپرد شبکور پنهان شد ستارگان

هریک از جمله های بالا وهرجملهٔ مفیدی که بفعل شروع شود جملهٔ فعلیّه نامیده میشود .

(جملهٔ مثبته وجملهٔ منفیه)

يَمْلِكُ أَخِي كُتُبًا ثَمِينَةً	(۱)	لَا يَمْلِكُ أَخِي كُتُبًا ثَمِينَةً .
مالک میشود برادرم کتابهای قیمتی		مالک نمی شود برادرم کتابهای قیمتی
يَكْتُبُ مَنْصُورٌ ٱلرِّسَالَةَ		لَا يَكْتُبُ مَنْصُورٌ ٱلرِّسَالَةَ .
مینویسد منصور نامه را		نمی نویسد منصور نامه را
يَلْبَسُ أَحْمَدُ لِبَاسَهُ		لَا يَلْبَسُ أَحْمَدُ لِبَاسَهُ .
میپوشد احمد لباسش را		نمی پوشد احمد لباسش را

زَارَ عَلِيٌّ دَارَ ٱلْآثَارِ	(۲)	مَا زَارَ عَلِيٌّ دَارَ ٱلْآثَارِ
دیدن کرد علی موزه را		ندید علی موزه را
ذَهَبَ عَلِيٌّ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ		مَا ذَهَبَ عَلِيٌّ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ
رفت علی بسوی مدرسه		نرفت علی بسوی مدرسه
ظَهَرَ قَوْسُ قُزَحَ فِي ٱلسَّمَاءِ		مَا ظَهَرَ قَوْسُ قُزَحَ فِي ٱلسَّمَاءِ
آشکار شد قوس قزح (رنگین کمان) در آسمان		نشد آشکار رنگین کمان درآسمان
غَلَبَ ٱلْأَسَدُ ٱلْفِيلَ		مَا غَلَبَ ٱلْأَسَدُ ٱلْفِيلَ
غالب شد شیر فیل را		
ذَابَ ٱلثَّلْجُ	(۳)	لَمْ يَذُبِ ٱلثَّلْجُ
آب شد یخ (یخ آب شد		نشد آب یخ (یخ آب نشد)
قَهَرَ ٱلْكَلْبُ ٱلْقِطَّ		لَمْ يَقْهَرِ ٱلْكَلْبُ ٱلْقِطَّ
چیره شد سگ برگربه	(۴)	چیره نشد سگ گربه را
هٰذَا ٱلتَّمْرُ يَابِسٌ		مَا هٰذَا ٱلتَّمْرُ يَابِسًا
این خرما خشک است		نیست این خرما خشک
سَائِقُ ٱلسَّيَّارَةِ يَقِظٌ		سَائِقُ ٱلسَّيَّارَةِ لَيْسَ يَقِظًا
راننده ماشین بیدار است		راننده ماشین نیست بیدار

فرق میان هریک از جمله های دست راست باجمله های دست چپ این است که جمله های راست ثبوت امری را میرساند وجمله های چپ آنرا نفی میکند وحروفی که جملهٔ مثبتی را منفی میکنند ، عبارتند از :
(لَا) ، (مَا) ، (لَمْ) ، (لَيْسَ) واین حروف را أَدَوَات نفی مینامند .

قرائت (۱)

تَقَدَّمَتْ طُرُقُ ٱلْمُوَاصِلَاتِ ٱلْآنَ : فَالنَّاسُ قَدِيمًا كَانُوا لَا يَرْكَبُونَ
پیشرفت کرده راههای رفت وآمد حالا مردم درقدیم سوار نمیشدند
ٱلطَّيَّارَاتِ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ سَيَّارَاتٌ ، بَلْ كَانُوا يَرْكَبُونَ ٱلدَّوَابَّ
هواپیماها را (نبود) ونداشتند ماشین ها بلکه سوار میشدند چهارپایان را
وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهَا أَثْقَالَهُمْ وَهُمُ ٱلْآنَ يَرْكَبُونَ ٱلْقُطُرَ ٱلسَّرِيعَةَ وَيَحْمِلُونَ
وبار میکردند برآنها بارخودرا وآنها حالا سوار میشوند قطار سریع السیر حمل میکنند
أَثْقَالَهُمْ عَلَى ٱلسَّيَّارَاتِ ، وَيَقْطَعُونَ ٱلْبِحَارَ بِٱلْبَوَاخِرِ فِي أَوْقَاتٍ
بارهای خویش را برماشینها ومیبرند دریاها را باکشتی ها درزمانهای
قَصِيرَةٍ ، وَمَا كَانُوا يَقْطَعُونَ هٰذِهِ ٱلْمَسَافَاتِ فِي مِثْلِ هٰذَا ٱلزَّمَنِ ٱلْقَصِيرِ .
کوتاه و(نبودند) وقطع نمیکردند این مسافات را درمانند چنین زمان کوتاهی.

(۲)

تَقَدَّمْ نَحْوَ ٱلْكُرْسِيِّ ، أَحْمِلِ ٱلْكُرْسِيَّ إِلَى ٱلْبَابِ . إِذْهَبْ إِلَى ٱلْأَمَامِ ،
پیش بیا بطرف صندلی ببر صندلی را بسوی در برو بسوی جلو
أُنْظُرْ أَمَامَكَ . إِرْجِعْ إِلَى ٱلْخَلْفِ ، إِلْعَبْ بِكُرَةِ ٱلْقَدَمِ بَعْدَ ٱلْخُرُوجِ
نگاه کن جلوی خودرا برگرد بسوی عقب بازی کن با (توپ فوتبال) بعد از خروج
مِنَ ٱلْمَدْرَسَةِ ، يُسَافِرُ أَبِي بِٱلسَّيَّارَةِ ، يَرْجِعُ أَخِي مِنَ ٱلْبَيْتِ ، سِرْتُ
از مدرسه مسافرت میکند پدرم با اتومبیل برمیگردد برادرم ازخانه رفتم
مِنْ بَيْتِنَا إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ ، دَخَلْتُ ٱلصَّفَّ وَقَرَأْتُ ٱلدَّرْسَ ، يَشْتَدُّ ٱلْبَرْدُ
ازخانه مان بسوی مدرسه داخل شدم کلاس را وخواندم درس را شدید میشود سرما

صَبَاحًا ، إِشْتَعَلَتِ ٱلنَّارُ ، حَسُنَ مَحْصُولُ ٱلْبَسَاتِينِ فِي هٰذَا ٱلْعَامِ . إِفْتَحْ
صبحگاه، روشن شد آتش . نیکو شد محصول باغها دراین سال بازکن
كِتَابَكَ وَٱقْرَأْ سَطْرًا وَاحِدًا ، «۳» مَنْ أَحْمَلَ ٱلْكُرْسِيَّ ؟ أَحْمَلَ ٱلتِّلْمِيذُ
کتابت را وبخوان یک سطر چه کسی برد صندلی را برد شاگرد
ٱلْكُرْسِيَّ ، مَنْ يَذْهَبُ إِلَى ٱلْأَمَامِ ؟ أَنَا أَذْهَبُ ، أَتَنْظُرُ أَمَامَكَ يَا مَحْمُودُ
صندلیرا چه کسی میرود بجلو من میروم آیا نگاه میکنی جلو خویش را ای محمود
نَعَمْ أَنْظُرُ أَمَامِي . هَلْ تَرْجِعُ إِلَى ٱلْخَلْفِ ؟ نَعَمْ أَرْجِعُ إِلَى ٱلْخَلْفِ .
بله نگاه میکنم جلوی خودم را آیا برمیگردی بعقب بله برمیگردم بعقب
مَتَى تَلْعَبُ بِٱلْكُرَةِ ؟ أَلْعَبُ بِٱلْكُرَةِ بَعْدَ ٱلْخُرُوجِ مِنَ ٱلْمَدْرَسَةِ .
چه وقت بازی میکنی با توپ بازی میکنم با توپ پس از خارج شدن از مدرسه
هَلْ تُسَافِرُ ٱلْيَوْمَ إِلَى طِهْرَانَ ؟ لَا : مَا أُسَافِرُ ٱلْيَوْمَ إِلَى طِهْرَانَ .
آیا سفر میکنی امروز بسوی تهران خیر سفر نمیکنم امروز بسوی تهران
أَتُسَافِرُ بِٱلسَّيَّارَةِ ؟ نَعَمْ أُسَافِرُ بِٱلسَّيَّارَةِ . مَتَى سِرْتَ مِنْ بَيْتِكَ
آیا سفر میکنی با اتوکار بله سفر میکنم با اتومبیل چه وقت رفتی ازخانه تان
إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ ؟ سِرْتُ مِنْ بَيْتِنَا صَبَاحًا
بمدرسه رفتم ازخانه صبحگاه

«۴»

دَخَلْتُ حَدِيقَةً كَبِيرَةً وَرَأَيْتُ فِيهَا أَشْجَارًا مُثْمِرَةً ، تَكْثُرُ فِيهَا ٱلطُّيُورُ
وارد شدم باغچه بزرگی را ودیدم درآن درختانی میوه ده زیاد میشود درآن پرندگان

اَلْمُغَرِّدَةُ ، فَقَطَفْتُ مِنْهَا أَزْهَاراً مُفَتَّحَةً وَجَنَيْتُ ثِمَاراً نَاضِجَةً ،

آوازخوان پس چیدم از آن گلهائی باز شده و چیدم میوه هائی رسیده

يَنْضَجُ ٱلْبُرْتُقَالُ شِتَاءً وَالْبِطِّيخُ صَيْفاً ، يَقِلُّ ٱلْعَمَلُ لَيْلاً ،

می پزد پرتقال زمستان و خربوزه (گرمک) تابستان کم میشود کار شبانگاه

وَيَكْثُرُ نَهَاراً . أَتَنَزَّهُ فِي الْيَوْمِ سَاعَةً . يَطُولُ ٱللَّيْلُ شِتَاءً

وزیاد میشود در روز گردش میکنم در روز یک ساعت دراز میشود شب در زمستان

وَيَقْصُرُ صَيْفاً ، إِحْمِلِ ٱلْكُتُبَ ، أُكْتُبْ سَطْراً بِالطَّبَاشِيرِ .

وکوتاه میشود تابستان ببر کتابها را بنویس یک سطر با گچ

أُمْحُ ٱلْكِتَابَةَ . أَخْرِجِ الْمِسْطَرَةَ مِنَ ٱلْقِمَطْرِ .

پاک کن نوشته را بیرون بیاور خطکش را از دولابچه

چنانکه سابقاً اشاره شد وگفتیم که فعل بر سه قسم است: ماضی ، مضارع ، أمر و دانستید که ماضی فعلی است که بر کاری در زمان گذشته دلالت کند مانند : ذَهَبَ و مُضارع فعلی است که بر کاری در زمان حال و یا آینده دلالت کند مانند: يَذْهَبُ و أَمْر فعلی است که بر طلب کاری دلالت کند مانند إِذْهَبْ .

و چنانکه میدانید فعل ماضی در زبان فارسی بیش از شش صیغه ندارد امّا در عربی فعل ماضی و مضارع هریک دارای چهارده صیغه میباشد وعلّت افزونی صیغه های عربی اینست که درعربی میان مُذَكَّر (نر) و مؤنّث (ماده) وهمچنین میان مثنّی وجمع تفاوت گذارده میشود و برای هرکدام لفظی خاص میآورند برخلاف فارسی که لفظ مذکّر و مؤنّث ولفظ مثنّی وجمع یکی است مثلاً :

در فارسی شش صیغه ماضی مطلق از مادّه (نوشتن) چنین صرف میشود :

نوشتم ، نوشتی ، نوشت ، نوشتیم ، نوشتید ، نوشتند .

امّا درعربی چنین است :

كَتَبْتُ : (نوشتم) این لفظ برای مذکّر و مؤنّث یکسان است

كَتَبْتَ : (نوشتی) تو یکمرد (بفتح تاء آخر)

كَتَبْتِ : نوشتی تو یکزن (بکسر تاء آخر)

كَتَبَ : نوشت یکمرد (كَ ، تَ ، بَ ،

كَتَبَتْ : نوشت یک زن (كَ ، تَ ، بَ ، تْ) تاء آخر ساکن است

كَتَبْنَا نوشتیم این لفظ هم برای مذکّر است وهم برای مؤنّث یعنی یکسان است

كَتَبْتُمَا : نوشتید دومرد یا دوزن (كَ ، تَ ، بْ ، تُ ، مَا) مذکّر و مؤنّث یکسان است .

كَتَبْتُمْ : نوشتید . گروه مردان (كَ ، تَ ، بْ ، تُ ، مْ) .

كَتَبْتُنَّ : نوشتید . گروه زنان (كَ ، تَ ، بْ ، تُ ، نَّ) .

كَتَبَا : نوشتند . دومرد (كَ ، تَ ، بَا) .

كَتَبَتَا : نوشتند . دوزن (كَ ، تَ ، بَ ، تَا) .

كَتَبُوا : نوشتند . گروه مردان (كَ ، تَ ، بُ وا) .

كَتَبْنَ : نوشتند گروه زنان (كَ ، تَ ، بْ ، نَ) .

با این ترتیب تفاوت میان صَرف فارسی وعربی راشناختید .

حالا بترتیب متداول چهارده صیغه فعل ماضی را از مادّهٔ (كتابة) (نوشتن) صَرف میکنیم

كَتَبَ ، كَتَبَا ، كَتَبُوا ، كَتَبَتْ ، كَتَبَتَا ، كَتَبْنَ

مفرد غائب مذکر مثنّی جمع مفرد غائب مؤنث مثنّی جمع

كَتَبْتَ ، كَتَبْتُمَا ، كَتَبْتُمْ ، كَتَبْتِ ، كَتَبْتُمَا ، كَتَبْتُنَّ ،

مفرد مخاطب مذکر مثنی جمع مفرد مخاطب مذکر مثنی جمع

كَتَبْتُ ، كَتَبْنَا

متکلم وحده متکلم جمع

(۱) * ماضي *

كَتَبَ ، دَخَلَ ، نَصَرَ ، جَلَسَ ، نَظَرَ ، سَافَرَ ، نَزَلَ ، قَرَأَ

نوشت داخل شد یاری کرد نشست نگاه کرد سفر کرد پائین آمد ، خواند

فَهِمَ (فهمید) (۲) * مضارع *

يَكْتُبُ ، يَدْخُلُ ، يَنْظُرُ ، يَجْلِسُ ، يَنْصُرُ ، يُسَافِرُ ، يَنْزِلُ ، يَقْرَأُ ، يَفْهَمُ

مینویسد ، وارد میشود نگاه میکند ، می نشیند ، یاری میکند ، سفر میکند ، پائین میآید ، میخواند ، میفهمد

(۳) * أمر *

أُكْتُبْ ، أُدْخُلْ ، أُنْصُرْ ، إِجْلِسْ ، أُنْظُرْ ، سَافِرْ ، إِنْزِلْ ، إِقْرَأْ ، إِفْهَمْ

بنویس ، داخل شو ، یاری کن ، بنشین ، نگاه کن ، سفر کن ، پائین آی ، بخوان ، بفهم

هریک از افعال (۱) ماضی مانند كَتَبَ صرف میشود مثلاً سَافَرَ چنین صرف میشود :

سَافَرَ ، سَافَرَا ، سَافَرُوا ، سَافَرَتْ ، سَافَرَتَا ، سَافَرْنَ

سَافَرْتَ ، سَافَرْتُمَا ، سَافَرْتُمْ ، سَافَرْتِ ، سَافَرْتُمَا ، سَافَرْتُنَّ

سَافَرْتُ ، سَافَرْنَا .

* فعل مضارع *

فعل مضارع هم مانند فعل ماضی چهارده صیغه دارد وتصریفش از مادهٔ کتابة چنین است :

مفرد مثنی جمع مذکر مفرد مثنی جمع مؤنث

يَكْتُبُ يَكْتُبَانِ يَكْتُبُونَ تَكْتُبُ تَكْتُبَانِ يَكْتُبْنَ

مینویسد یکمرد مینویسند دو مرد مینویسند گروه مردان مینویسد یکزن مینویسند دو زن مینویسند گروه زنان

مفرد مثنی جمع مذکر مفرد مثنی جمع مؤنث

تَكْتُبُ تَكْتُبَانِ تَكْتُبُونَ تَكْتُبِينَ تَكْتُبَانِ تَكْتُبْنَ

متکلم مذکر و مؤنث

أَكْتُبُ مینویسم نَكْتُبُ مینویسیم

لَعِبَ يُوسُفُ بِالْكُرَةِ مَسَاءَ الْأَمْسِ ، وَيُرِيدُ أَنْ يَلْعَبَ مَسَاءَ الْيَوْمِ

بازی کرد یوسف عصر دیروز ومیخواهد که بازی کند عصر امروز

يَعِيشُ النَّحْلُ فِي الْخَلَايَا ، وَيُجْنَى الْعَسَلُ الْأَبْيَضُ مِنْ خَلَايَا النَّحْلِ

زندگی میکند زنبور عسل در کندوها وگرفته میشود عسل سفید از کندوهای زنبور .

تَكْثُرُ الْفَاكِهَةُ فِي الصَّيْفِ ، اَلسَّمَكُ يَتَنَفَّسُ فِي الْهَوَاءِ الْمُذَابِ

فراوان میشود میوه در تابستان ماهی نفس میکشد در هوا آب شده

فِي الْمَاءِ ، يَرْكَبُ الطِّفْلُ حِصَانَهُ الْخَشَبِيَّ وَيَرْكُضُ فِي الْحَدِيقَةِ .

در آب سوار میشود کودک اسب چوبی خود را ومیدود در باغچه

أَنَا أَسْمَعُ صَوْتَ الطِّفْلِ مِنَ الْحَدِيقَةِ . كَيْفَ جِئْتَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ ؟

من میشنوم آواز طفل را از باغچه چگونه آمدی بسوی مدرسه

جِئْتُ رَاكِبًا دَرَّاجَةً . كَيْفَ تَرْجِعُ إِلَى الْبَيْتِ ؟ أَرْجِعُ رَاجِلًا-

آمدم سواره دوچرخه چگونه بر میگردی بسوی خانه = بر میگردم پیاده

إِلَى ٱلْبَيْتِ ، لَيْسَ خَادِمُنَا كَبِيرَ ٱلسِّنِّ ، لَا يَصْدُقُ جَمْشِيدُ فِي قَوْلِهِ ،

بسوی خانه . نیست خدمتکار ما بزرگ سن . راست نمیگوید جمشید در سخنش

لَا تَصْطَادُ ٱلشَّبَكَةُ سَمَكًا كَبِيرًا ، لَمْ يَذْهَبْ أَخِي إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ ،

شکار نمیکند تور ماهی بزرگ را نرفت برادرم بسوی مدرسه

أَنَا إِيرَانِيٌّ وَأَفْتَخِرُ بِذٰلِكَ . أَيْنَ وُلِدَ أَبُوكَ ؟ وُلِدَ أَبِي

من ایرانی هستم و افتخار میکنم بآن کجا زائیده شد پدرت زائیده شد پدرم

فِي إِيرَانَ ، كَيْفَ حَالُكَ ؟ حَالِي طَيِّبٌ وَأَشْكُرُكَ ، فِي ٱلسَّنَةِ

در ایران چطوراست حال تو حال من خوب است و سپاس میگذارم ترا ، در سال

إِثْنَا عَشَرَ شَهْرًا . مَتَى يُحْصَدُ ٱلْقَمْحُ ؟ يُحْصَدُ ٱلْقَمْحُ فِي أَوَّلِ ٱلصَّيْفِ

دوازده ماه است چه وقت درو میشود گندم درو میشود گندم در آغاز تابستان

أَلْعَلَمُ ٱلْإِيرَانِيُّ يُصْنَعُ مِنْ نَسِيجٍ أَخْضَرَ وَأَبْيَضَ وَأَحْمَرَ يَتَوَسَّطُهُ أَسَدٌ (شعار است به بیرق)

بیرق (پرچم) ایران ساخته میشود از پارچه سبز و سفید و قرمز در وسط میگیرد او را شیر

وَشَمْسٌ ، أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ ، أُذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللّٰهِ

و خورشید . سپاس خدائیرا که دور کرد از ما غم و اندوه را بیاد بیاورید نعمت خدارا

عَلَيْكُمْ ، أَلْكَسَلُ سَبَبُ ٱلْفَقْرِ ، يَسُودُ ٱلْإِنْسَانُ بِٱلْعِلْمِ وَٱلْأَدَبِ .

بر شما . تنبلی سبب بینوائی است . سرور میشود آدمی بعلم و ادب

إِفْتَحِ ٱلْبَابَ ثُمَّ ٱلنَّوَافِذَ ، ضَعْ فِي ٱنْتِهَاءِ ٱلسَّطْرِ نُقْطَةً . إِقْرَأْ -

بازکن در را و پنجره ها را قرار ده در آخر سطر نقطه ای بخوان

دَرْسَكَ بِصَوْتٍ عَالٍ . حَرِّكْ يَدَكَ ٱلْيُمْنَى . إِجْعَلِ ٱلْكِتَابَ عَلَى -

درست را با صدای بلند تکان ده دست راستت را بگذار کتاب را روی

ٱلْمِنْضَدَةِ تَحْتَ ٱلْوَرَقِ . كُنْ مُؤَدَّبًا فِي جَمِيعِ ٱلْأَحْوَالِ . خَيْرُ مَا يَتَحَلَّى بِهِ

میز زیر کاغذ . باش مؤدب در تمام حالات . بهتر چیزی که زینت داده

ٱلتِّلْمِيذُ ٱلْأَدَبُ وَٱلصِّدْقُ . أَلْعَقْلُ ٱلسَّلِيمُ فِي ٱلْجِسْمِ ٱلسَّلِيمِ ، كُنْ صَادِقًا

میشود شاگرد ادب است و راستی عقل سالم در بدن سالم است باش راستگو

وَأَمِينًا ، أَلْعَدُوُّ ٱلْعَاقِلُ خَيْرٌ مِنَ ٱلصَّدِيقِ ٱلْجَاهِلِ ، أَلْإِحْسَانُ

و امین دشمن عاقل بهتر است از دوست نادان دستگیری

إِلَى ٱلْفُقَرَاءِ وَاجِبٌ عَلَى ٱلْأَغْنِيَاءِ . مَحَبَّةُ ٱلنَّاسِ دَلِيلٌ عَلَى

از بینوایان واجب است بر اغنیاء دوست داشتن مردم دلیلست بر

مَحَبَّةِ ٱللّٰهِ ، حُبُّ ٱلْوَطَنِ مِنَ ٱلْإِيمَانِ . قُلْ لِوَالِدَيْكَ قَوْلًا

دوست داشتن خدا دوست داشتن میهن از ایمان است سخن بگو با پدر و مادر خود سخن

كَرِيمًا . وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ . أُطْلُبْ مِنَ ٱللّٰهِ ٱلسَّعَادَةَ وَٱلتَّوْفِيقَ .

ملایم . و مگو بآنها اف (کلمه زجر) بخواه از خداوند سعادت و توفیق را

أَطِيعُوا ٱللّٰهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَأُولِي ٱلْأَمْرِ

اطاعت کنید خدارا و پیروی کنید پیغمبررا و فرمانروایان را

«فعل أَمر»

أَمر فعلی است که بر طلب کاری دلالت کند .

فعل امر حاضر شش صیغه دارد و تصریفش از مادّهٔ کتابة چنین است :

مفرد	مثنی	جمع	مخاطب مؤنث		
أُكْتُبْ	أُكْتُبَا	أُكْتُبُوا	أُكْتُبِي	أُكْتُبَا	أُكْتُبْنَ
بنویس	بنویسید	بنویسید	بنویس	بنویسید	بنویسید

فعل امر که در عربی شش صیغه دارد در فارسی فقط دارای دو صیغه است بدین گونه «بنویس» ، «بنویسید» یعنی مذکر و مؤنث و مثنی و جمع یکسان است برخلاف عربی.

تمرین (۱)

أُذْكُرْ أُذْكُرَا أُذْكُرُوا أُذْكُرِي أُذْكُرَا أُذْكُرْنَ
یادکن یادکنید یادکنید یادکن یادکنید یادکنید

إِجْلِسْ إِجْلِسَا إِجْلِسُوا إِجْلِسِي إِجْلِسَا إِجْلِسْنَ
بنشین بنشینید بنشینید بنشین بنشینید بنشینید

أُدْخُلْ أُدْخُلَا أُدْخُلُوا أُدْخُلِي أُدْخُلَا أُدْخُلْنَ
داخل شو داخل شوید داخل شوید داخل شو داخل شوید داخل شوید

۲

أُنْظُرْ إِلَى ٱلسَّمَاءِ ، أُنْظُرْ يَمِينَكَ وَيَسَارَكَ ، أَخْرِجِ ٱلْمِسْطَرَةَ مِنَ ٱلْقِمَطْرِ
نگاه کن بآسمان نگاه کن براست و چپ خود بیرون بیاور خط‌کش را از میز

إِحْمِلِ ٱلْكُتُبَ إِلَى ٱلْبَيْتِ ، أُمْحُ ٱلْكِتَابَةَ بِٱلْمِمْحَاةِ . إِرْكَبِ
ببر کتابها را بسوی خانه پاک کن نوشته را با پاک کن سوار شو

ٱلسَّيَّارَةَ ، وَٱذْهَبْ إِلَى طِهْرَانَ . نَظِّفْ أَسْنَانَكَ فِي ٱلصَّبَاحِ
ماشین را و برو بسوی تهران تمیز کن دندانهایت را در صبح

وَٱلْمَسَاءِ . لَا تَكْذِبْ عَلَى أَحَدٍ ، وَٱبْتَعِدْ عَنْ إِيذَاءِ غَيْرِكَ ،
و عصر دروغ مگو بکسی و دوری بجوی از رنج دادن دیگران

كَيْ يُحِبَّكَ إِخْوَانُكَ ، يَا مَرْيَمُ ٱذْهَبِي إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ ، وَسَلِّمِي
تا آنکه دوست دارند ترا برادرانت ای مریم برو بسوی مدرسه و سلام کن

عَلَى مُعَلِّمِكِ . إِرْجِعِي إِلَى ٱلْبَيْتِ . إِجْلِسِي فِي غُرْفَتِكِ ، وَٱكْتُبِي
بر معلم خود بازگرد بسوی خانه بنشین در اطاق خود و بنویس

دَرْسَكِ ، أَحْسِنْ إِلَى ٱلْجَارِ ، لَا تَمْشِ وَسَطَ ٱلطَّرِيقِ .
درست را نیکی کن بهمسایه راه مرو میان جاده

أُنْظُرْ إِلَى ٱلْجِبَالِ مِنْ وَرَاءِ ٱلشُّبَّاكِ . هَلْ تَرَى تِلْكَ ٱلْجِبَالَ
نگاه کن بسوی کوهها ازپشت پنجره آیا می‌بینی آن کوههای

ٱلْعَالِيَةَ ٱلْمَسْتُورَةَ بِالْجَلِيدِ ؟ إِنَّنَا سَنَذْهَبُ إِلَى تِلْكَ ٱلْجِبَالِ
بلند پوشیده از برف را بدرستیکه ما بزدیکی خواهیم رفت بسوی آن کوهها

فَنَتَسَلَّقُهَا مِنْ طَرِيقٍ ضَيِّقٍ ، إِذَا دَفَعْتَ ٱلشُّبَّاكَ بِقُوَّةٍ يَنْكَسِرُ
و بالا میرویم آنرا از راهی تنگ هرگاه فشار دهی پنجره را بزور میشکند

ٱلزُّجَاجُ . إِذَا رَعَدَ ٱلرَّعْدُ أَمْطَرَتِ ٱلسَّمَاءُ . مَتَى تَنْظُرُ
شیشه اگر بصدا درآمد تندر بارید آسمان چه وقت نگاه میکنی

إِلَى ٱلسَّمَاءِ يَا مَحْمُودُ ؟ أَنْظُرُ إِلَى ٱلسَّمَاءِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ . مَتَى تُنَظِّفُ
بسوی آسمان ای محمود نگاه میکنم بسوی آسمان در هر شب چه وقت تمیز میکنی

أَسْنَانَكَ ؟ أُنَظِّفُ أَسْنَانِي فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ . أَيْنَ تَذْهَبِي
دندانهایت را تمیز میکنم دندانهایم را در هر صبح و عصر کجا میروی

يَا مَرْيَمُ ؟ أَذْهَبُ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ . مَتَى تَذْهَبِي إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ ؟
ای مریم میروم بسوی مدرسه چه وقت میروی بسوی مدرسه

أَذْهَبُ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِلَّا ٱلْجُمُعَةَ . هَلْ تُسَلِّمِينَ
میروم بسوی مدرسه در هر روز مگر جمعه آیا سلام میکنی

عَلىٰ مُعَلِّمِكَ ؟ نَعَمْ : أُسَلِّمُ عَلَيْهِ . كَمْ شَهْراً فِي ٱلسَّنَةِ ؟ فِي ٱلسَّنَةِ

بر معلم خود بلہ سلام میکنم براو چند ماه است درسال درسال

إِثْنَا عَشَرَ شَهْراً . (دوازده ماه است) .

ملاحظه کنید : هرگاه یکی از کلمات : (هَلْ) ، (همزه) ، (مَنْ) ، (مَا) ، (أَيْنَ) ، (كَيْفَ) ، و (كَمْ) در آغاز جمله ای واقع شود آن جمله را جُمْلَهٔ إِسْتِفْهَامِيَّه مینامند .

« اَلْوَطَنُ وَمَحَبَّتُهُ »

میهن و دوستی آن

إِعْلَمْ أَنَّ أَعْلىٰ مَزِيَّةٍ فِي ٱلْإِنْسَانِ هِيَ مَحَبَّةُ ٱلْوَطَنِ . فَأَحِبَّ وَطَنَكَ

بدانکه گرانترین مزیّت آدمی همانا محبّت میهن است پس دوست بدار میهن خود را

مَحَبَّةً صَادِقَةً وَٱخْدِمْهُ خِدْمَةً حَقِيقِيَّةً لِأَنَّكَ رُبِّيتَ فَوْقَ أَرْضِهِ

دوست داشتنی صادقانه و خدمت کن آنرا خدمت حقیقی بدرستیکه تو بزرگ شدی بالای زمین آن

وَتَحْتَ سَمَائِهِ وَتَبَاعَدْ عَنْ كُلِّ أَمْرٍ فِيهِ ضَرَرٌ لِوَطَنِكَ وَٱصْرِفْ

و زیر آسمان آن و دوری بجوی از هر کاری که در آن زیان باشد برای میهن تو و بکار بر

جَمِيعَ أَفْكَارِكَ وَأَعْمَالِكَ إِلىٰ تَرْقِيَةِ بِلَادِكَ وَإِعْمَارِهَا

تمام افکارت را و اعمالت را برای ترقّی کشورت و آبادی آن

وَٱبْذِلْ مُهْجَتَكَ فِي ٱلذَّوْدِ عَنْهَا .

و صرف کن تمام قوایت را در حمایت از آن

« اَلْفَلَّاحُ وَوَصْفُهُ »

کشاورز و وصف آن

أَلْفَلَّاحُ عِمَادُ ٱلثَّرْوَةِ فِي ٱلْبِلَادِ . فَهُوَ ٱلَّذِي يَحْرُثُ ٱلْأَرْضَ وَيَتَعَهَّدُ ٱلزَّرْعَ

کشاورز ستون و پایهٔ ثروت است در کشور و او همان کسی است که شخم میزند و میکارد زمین را و مواظبت میکند

وَيُرَبِّي ٱلطُّيُورَ وَٱلْمَاشِيَةَ وَيَبِيعُ لِلْمُدُنِ هٰذِهِ ٱلْمَوَادَّ ٱلَّتِي تُقْتَاتُ

زراعت را و تربیت میکند پرندگان را و حیوانات را و میفروشد در شهرها این موادّی که قوت گرفته میشود

بِهَا ، مِنْ بَيْضٍ ، وَلَبَنٍ ، وَجُبْنٍ ، وَسَمْنٍ ، وَدُجَاجٍ ، وَحُبُوبٍ

از آنها از تخم مرغ و شیر و پنیر و روغن و مرغ و دانه‌ها

وَبَقْلٍ ، وَخَضْرَاوَاتٍ ، وَفَوَاكِهَ .

و باقلا و سبزی‌ها و میوه‌ها

« مبتدا و خبر »

« أَللّٰهُ أَكْبَرُ » « عَلِيٌّ إِمَامٌ » « أَلْخَطُّ وَاضِحٌ »

خدا بزرگتر است علی امام است خطّ روشن است

« أَلْكِتَابُ جَدِيدٌ » « أَلْحِبْرُ أَسْوَدُ » « أَلصُّورَةُ جَلِيَّةٌ »

کتاب نو است مرکّب سیاه است عکس واضح است

سخنی که مردم میگویند یا مینویسند از یک یا چند کلمه ساخته میشود یک سخن تمام را جُمله میگویند مثلاً : رفتم ، برادرم آمد . ذَهَبْتُ . جَاءَ أَخِي

هرکس سخن میگوید یا برای اینست که از کسی چیزی بخواهد یا برای اینست که خبری بکسی بدهد و یا از او خبری بپرسد .

هر وقت کسی از کسی چیزی بخواهد آن را جُمْلَهٔ إِنْشَائِيَّه میگویند :

مثلاً کتاب را بمن بده . أَعْطِنِي ٱلْكِتَابَ .

هروقت کسی خبری بکسی بدهد آن را جُملهٔ خَبَرِیَّه مینامند مثلاً وقتیکه میگویند :
أَللهُ أَكْبَرُ از بزرگ بودن خدا خبر داده اند .
واگر ازکسی بپرسید مَنْ عَلِيٌّ ؟ (علی کیست) اوجواب بدهد : عَلِيٌّ إِمامٌ
(علی امام است) شما از او خبری پرسیده اید واو بشما خبری داده است .
این نوع جُمله را جملهٔ خبریّه میگویند .
جُمله های بالا همه جملهٔ إسْمِيَّه هستند زیرا هریک باسمی شروع شده است .
واسمی راکه جملهٔ اسمیّه بآن شروع میشود « مُبْتَدا » مینامند .
وبَعد از هرمبتدائی درجمله های بالا اسم دیگری است که بامُبتدا جمله مفیدی را
تشکیل میدهد یعنی مَعنی جمله را تمام میکند . مانَند « أَكْبَرُ » درجملهٔ (أَللهُ أَكْبَرُ)
هَراسمی که با مبتدا جملهٔ مفیدی راتشکیل دهد آنرا خَبَر میگویند :
مثلاً کلمات : (أَللهُ) ، (عَلِيٌّ) ، (أَلْخَطُّ) ، (أَلْكِتابُ) ، (أَلْحِبْرُ) ، (أَلصُّورَةُ)
همه (مُبتدا) هستند .
وکلمات : (أَكْبَرُ) ، (إِمامٌ) ، (واضِحٌ) ، (جَدِيدٌ) ، (أَسْوَدُ) ، (جَلِيَّةٌ)
همه « خَبَر » اند .
پَس بطور خُلاصه مُبتدا وخَبَر راچنین تَعریف میکنیم :
١- مُبْتَداء : اسمی است مَرفوع ودر اوّل کلام واقع میشود .
٢- خَبَر : اسمی است که با مبتدا جملهٔ مفیدی تشکیل میدهد .

جملات زیر از مبتدا وخبر تشکیل یافته است

مبتدا	خبر	مبتدا	خبر	مبتدا	خبر
أَلرَّيْحانُ	نَباتٌ	أَلسُّحُبُ	مُتَراكِمَةٌ	أَلشَّمْسُ	مُحْتَجِبَةٌ
ریحان	نبات است	ابرها	فشرده اند	خورشید	پوشیده است
أَلنَّخْلَةُ	شَجَرَةٌ	أَلسَّحابُ	بُخارٌ	أَلْأَرْضُ	كُرَةٌ
نخل (درخت خرما)	درخت است	ابر	بخار است	زمین	کروی است
أَلْإِنْسانُ	حَيَوانٌ	أَلصُّلْحُ	خَيْرٌ	أَلْحَقُّ	مُرٌّ
انسان	حیوان است	سازش	بهتر است	راستی	تلخ است
أَلْأَشْجارُ	مُورِقَةٌ	أَلطُّيُورُ	مُغَرِّدَةٌ	أَلنَّمِرُ	مُفْتَرِسٌ
درختان	برگ دهنده است	پرندگان	خواننده اند	پلنگ	درنده است
عَزِيزَةُ	مُهَذَّبَةٌ	أَلنّارُ	مُشْتَعِلَةٌ	أَلصَّيْفُ	حارٌّ
عزیزه (اسم دختر)	مهذب است	آتش	روشن است	تابستان	گرم است
مُحَمَّدٌ	نَبِيٌّ	أَلسَّيْفُ	قاطِعٌ	أَلشِّتاءُ	بارِدٌ
محمد	پیامبر است	شمشیر	برنده است	زمستان	سرد است .

(١) ✱ تَهْذِيبُ ٱلْمَرْءِ نَفْسَهُ ✱

أَلتَّهْذِيبُ هُوَ ٱلتَّناسُبُ بَيْنَ ٱلْقُوىٰ وَٱلْمَواهِبِ ٱلْإِنْسانِيَّةِ ، فِي ٱلْإِنْماءِ
تربیت صحیح همان تناسب میان نیروها وبخشودگیهای فطری انسانیت است در پرورش
وَٱلتَّرْقِيَةِ . وَهُوَ يَبْتَدِئُ مَعَ أَوَّلِ أَدْوارِ ٱلْحَياةِ . وَيَسْتَمِرُّ عَلىٰ تَوالِيها
وترقی دادن انها وآن شروع میشود با اوّلین دوران زندگی و یکی پس از دیگری

فَالْمُرَبِّيَةُ أَوِ الْأُمُّ تَكُونُ أَوَّلَ مُهَذِّبٍ لِلْوَلَدِ . ثُمَّ الْأَبُ ،

پس مربّی یا مادر میباشد نخستین تربیت کننده کودک . سپس پدر

ثُمَّ الْمُعَلِّمُ . فَالْأِخْتِبَارُ وَالْأَيَّامُ وَالتَّجَارِبُ .

و معلّم و آزمایش و روزگار و تجربه ها .

يَصْعَدُ الْمُؤَذِّنُ فَوْقَ الْمِئْذَنَةِ فَجْرًا وَظُهْرًا وَعَصْرًا وَمَغْرِبًا

بالا میرود مؤذّن بالای مناره موقع فجر و ظهر و عصر و مغرب

وَعِشَآءً فِي سُلَّمٍ . ثُمَّ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْأَذَانِ فَيَسْمَعُهُ النَّاسُ

و عشا با نردبام پس بلند میکند صدایش را باذان و میشنوند آنرا مردم

مِنْ مَسَافَاتٍ بَعِيدَةٍ فَيَحْضُرُونَ لِلصَّلٰوةِ وَرَآءَ الْإِمَامِ .

از مسافتهای دور پس حاضر میشوند برای نماز پشت سر امام

« ٢ »

مَتَى يَصْعَدُ الْمُؤَذِّنُ فَوْقَ الْمِئْذَنَةِ ؟ يَصْعَدُ الْمُؤَذِّنُ فَوْقَ الْمِئْذَنَةِ

چه وقت بالا میرود اذان گو بالای مناره . بالا میرود مؤذن بالای مناره

فَجْرًا وَظُهْرًا وَعَصْرًا وَمَغْرِبًا وَعِشَآءً . هَلْ يَسْمَعُ النَّاسُ

فجر و ظهر و عصر و مغرب و عشاء آیا میشنوند مردم

صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ ؟ نَعَمْ يَسْمَعُهُ النَّاسُ مِنْ مَسَافَاتٍ بَعِيدَةٍ

صدای اذان گو را بلی میشنوند آنرا (صدا) مردم از راه های دور

أَتَحْضُرُ أَنْتَ لِلصَّلٰوةِ وَرَآءَ الْإِمَامِ ؟ أَنَا لَا أَحْضُرُ كُلَّ يَوْمٍ إِلَّا الْجُمُعَةَ

آیا حاضر میشوی برای نماز پشت سر امام من حاضر نمیشوم هر روز مگر روز جمعه

وَلٰكِنَّ أَبِي يَحْضُرُ فِي جَمِيعِ الْأَوْقَاتِ وَيُصَلِّي وَرَاءَ الْإِمَامِ .

امّا پدرم حاضر میشود در تمام اوقات و نماز میخواند عقب امام

بِمَ يَصْعَدُ الْمُؤَذِّنُ الْمِئْذَنَةَ ؟ بِالسُّلَّمِ

با چه چیز بالا میرود مؤذن مناره را با نردبام

* فاعل *

يَصِيحُ الدِّيكُ ، يَقْرَأُ التِّلْمِيذُ ، خَرَجَ مَحْمُودٌ ، يُغَرِّدُ الْعُصْفُورُ

فریاد میکند خروس میخواند شاگرد خارج شد محمود میخواند گنجشک

جَلَسَ عَلِيٌّ اِشْتَدَّ الْبَرْدُ قَامَ رَشِيدٌ يَجْرِي الْفَرَسُ

نشست علی تند شد سرما بلند شد رشید تاخت میکند اسب

يَسْقُطُ الرِّيشُ ، كَثُرَ السَّحَابُ .

فرو میریزد پر زیاد شد ابر

جمله های بالا تمام و همگی جمله های فعلیّه میباشند زیرا هر یک از آنها به فعلی شروع میشود و بعد از هر فعل اسمی است که بر کننده آن فعل دلالت دارد مثلاً : (الدِّيكُ) (خروس) فریاد کننده و (التِّلْمِيذُ) (شاگرد) خواننده و (مَحْمُودٌ) خارج شونده و (الْعُصْفُورُ) (گنجشک) خواننده و (الْفَرَسُ) (اسب) رونده و همچنین بقیه اسمهای بالا .

پس هر اسمی که بر کننده کاری دلالت کند آن اسم را « فاعِل » میگویند و فاعل همیشه مَرفوع است مانند : جَلَسَ عَلِيٌّ یعنی علی نشست و علی همان فاعل نشستن است . یا بعبارت ساده تر « فاعِل » کسی است و یا چیزی است که کاری از او سر بزند .

مثل : اِشْتَدَّ الْبَرْدُ (سرما شدید گشت)

تمرين

زَأَرَ ٱلْأَسَدُ ، عَوَى ٱلذِّئْبُ ، نَبَحَ ٱلْكَلْبُ ، يَخُورُ ٱلثَّوْرُ ،

شیر گرگ سگ گاو

يَمُوءُ ٱلْقِطُّ تَرْغُو ٱلشَّاةُ يَزْقُو ٱلدِّيكُ ، يُزَقْزِقُ ٱلْعُصْفُورُ

گربه میش خروس گنجشک

سَجَعَ ٱلْحَمَامُ هَدَرَ ٱلْجَمَلُ يُغَرِّدُ ٱلطَّيْرُ يَطِنُّ ٱلذُّبَابُ

کبوتر شتر پرنده مگس

جَاءَ يُوسُفُ ذَهَبَ أَحْمَدُ ، طَارَ ٱلطَّيْرُ يَكْتُبُ جَمْشِيدُ .

آمد یوسف رفت احمد پرید پرنده مینویسد جمشید

يَنَامُ ٱلطِّفْلُ سَارَتِ ٱلسَّيَّارَةُ جَلَسَتْ مَرْيَمُ .

میخوابد کودک رفت اتومبیل نشست مریم

صدا و نعره و آواز هر حیوانی بعربی لفظ خاصی دارد مثلاً زَأَرَ ٱلْأَسَدُ یعنی: شیر غرید و
يَخُورُ ٱلثَّوْرُ یعنی گاو نعره میزند و همچنین سایر الفاظی که پیش از اسم حیوانات قرار گرفته است.

مَاذَا عَمِلَ ٱلطَّبِيبُ ؟ عَالَجَ ٱلطَّبِيبُ ٱلْمَرِيضَ . مَاذَا عَمِلْتَ قَبْلَ ٱلْأَكْلِ ؟

چه کرد پزشک معالجه کرد پزشک مریض را چه کردی پیش از خوردن

غَسَلْتُ أَسْنَانِي قَبْلَ ٱلْأَكْلِ . مَاذَا تَصْنَعُ بَعْدَ ٱلْأَكْلِ ؟ أَغْسِلُ

شستم دندانهایم را پیش از خوردن چه میکنی پس از خوردن میشویم

كَذٰلِكَ مَنْ عَلَّمَكَ ٱلْقُرْآنَ ؟ عَلَّمَنِي ٱلْمُعَلِّمُ . أَقَرِيبٌ مَنْزِلُكُمْ

همچنین چه کسی آموخت ترا قرآن آموخت مرا معلم آیا نزدیک است منزل شما

مِنَ ٱلْمَدْرَسَةِ ؟ نَعَمْ : مَنْزِلُنَا قَرِيبٌ مِنَ ٱلْمَدْرَسَةِ . مَا ٱسْمُ وَالِدِكَ ؟

از مدرسه بله منزل ما نزدیک است بمدرسه چیست اسم پدر تو

إِسْمُهُ صَالِحٌ . أَيْنَ تَكْثُرُ ٱلْغَابَاتُ فِي بِلَادِكُمْ ؟ تَكْثُرُ ٱلْغَابَاتُ

اسم او صالح است کجا زیاد میشود جنگلها در مملکت شما زیاد میشود جنگلها

فِي أَرَاضِي (مَازَنْدَرَان) . مِنْ أَيِّ شَيْءٍ يُتَّخَذُ ٱلسُّكَّرُ ؟ نَسْتَخْرِجُ ٱلسُّكَّرَ

در زمینهای مازندران از چه چیز اخذ میکنیم شکر را استخراج میکنیم شکر را

مِنَ ٱلْقَصَبِ . مَا هُوَ ٱلْعَدَدُ ٱلْأَصْلِيُّ ؟ اَلْعَدَدُ ٱلْأَصْلِيُّ مَا دَلَّ

از نی شکر کدام است عدد اصلی عدد اصلی آنست که دلالت کند

عَلَى كَمِّيَّةِ ٱلْأَشْيَاءِ . كَمْ هِيَ أَلْفَاظُ ٱلْعَدَدِ ٱلْأَصْلِيِّ ؟

بر کمیت اشیاء چنداست الفاظ عدد اصلی

أَلْفَاظُ ٱلْعَدَدِ ٱلْأَصْلِيِّ هِيَ : وَاحِدٌ ، إِثْنَانِ ، ثَلَاثَةٌ ، أَرْبَعَةٌ

الفاظ عدد اصلی این است . یک دو سه چهار

خَمْسَةٌ ، سِتَّةٌ ، سَبْعَةٌ ، ثَمَانِيَةٌ ، تِسْعَةٌ ، عَشَرَةٌ .

پنج شش هفت هشت نه ده

مَاذَا عَمِلْتَ ٱلْيَوْمَ ؟ بَعْدَمَا صَلَّيْتُ صَلٰوةَ ٱلصُّبْحِ تَغَذَّيْتُ وَلَبِسْتُ

چه کردی امروز پس از آنکه نماز خواندم نماز صبح را غذا خوردم و پوشیدم

لِبَاسِي ثُمَّ خَرَجْتُ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَرَكِبْتُ ٱلسَّيَّارَةَ وَذَهَبْتُ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ .

لباسم را . پس خارج شدم از خانه و سوار شدم به اتومبیل و رفتم بمدرسه

بِأَيِّ لُغَةٍ تَتَكَلَّمُ ؟ أَتَكَلَّمُ بِٱلْفَارِسِيَّةِ . هَلْ ذَهَبَ مُحَمَّدٌ ٱلْيَوْمَ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ ؟

بکدام زبان سخن میگوئی سخن میگویم بزبان فارسی آیا رفت محمد امروز بسوی مدرسه

لا : لَمْ يَذْهَبْ مُحَمَّدٌ إِلَى الْمَدْرَسَةِ لِمَرَضِهِ

« مفعول بِهِ »

(۱)	(۲)
هَزَمَ الْأَمِيرُ	هَزَمَ الْأَمِيرُ الْجُنْدَ .
شکست داد امیر	شکست داد امیر لشگر را
كَتَبَ أَحْمَدُ	كَتَبَ أَحْمَدُ الرِّسَالَةَ
نوشت احمد	نوشت احمد نامه را
يَجُرُّ الثَّوْرُ	يَجُرُّ الثَّوْرُ الْمِحْرَاثَ
میکشد گاو	میکشد گاو گاوآهن را
يَبْذُرُ الْفَلَّاحُ	يَبْذُرُ الْفَلَّاحُ الْحَبَّ
میپاشد کشاورز	میپاشد کشاورز دانه را
قَرَأَ يُوسُفُ	قَرَأَ يُوسُفُ الْكِتَابَ
خواند یوسف	خواند یوسف کتاب را
نَصَرَ عَلِيٌّ	نَصَرَ عَلِيٌّ مُحَمَّدًا
یاری کرد علی	یاری کرد علی محمّد را
حَلَبَتِ الْمَرْأَةُ	حَلَبَتِ الْمَرْأَةُ اللَّبَنَ
دوشید زن	دوشید زن شیر را
يُرْوِي الْمَاءُ	يُرْوِي الْمَاءُ الزَّرْعَ
سیراب میکند آب	سیراب میکند آب زراعت را
جَنَى الْغِلْمَانُ	جَنَى الْغِلْمَانُ الْقُطْنَ
چید غلامان	چید غلامان پنبه را

يَحْصُدُ الرِّجَالُ	يَحْصُدُ الرِّجَالُ الْقَمْحَ
درو میکنند مردان	درو میکنند مردان گندم را
عَالَجَ الطَّبِيبُ	عَالَجَ الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ
معالجه کرد پزشک	معالجه کرد پزشک بیمار را
صَعِدَ الْخَطِيبُ	صَعِدَ الْخَطِيبُ الْمِنْبَرَ
بالا رفت سخنگو	بالا رفت سخنگو منبر را

تمام جملات بالا جملات فعلیّه میباشند زیرا هریک از آنها بفعلی شروع شده و بعد از هر فعلی در شماره های اوّل و دوّم اسمی است که آن اسم فاعل آن فعل است امّا موقعی که جمله های شماره اوّل تلفّظ میشوند احساس نقصی در معانی آنها می کنید ولی پس از آنکه کلمه ای بآنها زیاد شد و بحالت شماره های دوّم درآمدند دیگر هیچ نقصی در معانی آنها پدیدار نیست .

پس با اضافه کردن یک اسم منصوب در آخر هریک از جملات شمارهٔ اوّل معانی آنها کامل و تمام میگردد .

این اسم را (مفعول بِه) مینامند و این اسم نشان میدهد که فعلی که از فاعل سرزده بچه کس و یا چه چیزی رسیده است .

و یا بطور خلاصه (مفعول بِه) اسمی است منصوب که فعل فاعل بر آن واقع میشود مانند

فِعل	فاعِل	مفعول به
هَزَمَ	الْأَمِيرُ	الْجُنْدَ
كَتَبَ	أَحْمَدُ	الرِّسَالَةَ

یَجُرُّ	اَلثَّورُ	اَلمِحْرَاثَ
یَبْذُرُ	اَلفَلّاحُ	اَلحَبَّ
قَرَأَ	یُوسُفُ	اَلکِتابَ

با مراجعه بجملاتیکه در بحث فاعل (صفحه) ذکر شده است باین نتیجه میرسیم که بعضی از افعال با فاعل تنها یک جمله کامل بدون نقص تشکیل میدهند و برخی از افعال بجز آنکه مفعول به داشته باشند جمله کاملی تشکیل نمیدهند مانند:

یَصِیحُ الدِّیکُ که از فعل و فاعل ترکیب شده و جمله کاملی است.

و هَزَمَ الأَمِیرُ الجُنْدَ که از فعل و فاعل و مفعول به ترکیب شده و جمله ایست کامل و چنانچه لفظ الجُنْدَ بر الأَمِیرُ زیاد نشد جمله ناقص میبود.

بنابراین توضیح افعال یا لازم اند یعنی محتاج بمفعول به نیستند و یا مُتَعَدّی یعنی بمفعول به محتاجند و هریک از آنها را در آتیه خواهید شناخت.

* قرائت *

قَدْ یَقْتُلُ الکَرْکَدَنُ الفِیلَ
گاهی میکشد کرکدن فیل را

فَهِمَ التِّلْمِیذُ الدَّرْسَ
فهمید شاگرد درس را

طَرَدَ الکَلْبُ اللِّصَّ
بیرون کرد سگ دزد را

یُشْبِهُ الفَهْدُ القِطَّ
پلنگ مانند گربه است

یَحْجُبُ الغَیْمُ الکَوْکَبَ
بپوشاند ابر ستارگان را

تُتْلِفُ الفِئْرانُ الأَطْعِمَةَ
تلف میکنند موشان خوراکیها را

تَقْتُلُ الهِرَّةُ الفَأْرَ
میکشد گربه موش را

بَنَتِ العَصافِیرُ العُشَّ
بنا کردند گنجشکان آشیانه را

یُغْرِقُ المَوْجُ الزَّوْرَقَ
غرق میکند موج قایق را

یُنَشِّطُ الاِسْتِحْمامُ الجِسْمَ
پرورش میدهد استحمام بدن را

یَنْقُلُ البَعُوضُ الأَمْراضَ
نقل میدهد کیک ناخوشیها را

حَفِظَ عَلِیٌّ القُرْآنَ
حفظ کرد علی قرآن را

فَتَحَ الأَمِیرُ المَدِینَةَ
فتح کرد امیر شهر را

خَلَقَ اللّهُ العالَمَ
آفرید خداوند عالم را (جهانرا)

عالَجَ الطَّبِیبُ المَرِیضَ معالجه کرد پزشک مریض را.

در جمله های بالا معلوم کنید که کدام فعل است و کدام فاعل و کدام مفعول به.
و آیا افعال آن لازم اند و یا متعدی!

«صفت»

دَخَلْتُ حَدِیقَةً
وارد شدم باغچه را

دَخَلْتُ حَدِیقَةً کَبِیرَةً
وارد شدم باغچهٔ بزرگی را

وَرَأَیْتُ فِیها أَشْجاراً
و دیدم در آن درختانی

وَرَأَیْتُ فِیها أَشْجاراً مُثْمِرَةً
و دیدم در آن درختانی میوه دار

تَکْثُرُ فِیهَا الطُّیُورُ
زیاد میشد در آن پرندگان

تَکْثُرُ فِیهَا الطُّیُورُ المُغَرِّدَةُ
زیاد میشد در آن پرندگان خواننده

فَقَطَفْتُ مِنْها أَزْهاراً
پس چیدم از آن گلها را

فَقَطَفْتُ مِنْها أَزْهاراً مُفَتَّحَةً
پس چیدم از آن گلهای بازشده

وَجَنَیْتُ ثِماراً
وچیدم میوه ها را

وَجَنَیْتُ ثِماراً ناضِجَةً
وچیدم میوه های رسیده ای را

اگر بگوئی (دَخَلْتُ حَدِيقَةً) «وارد باغی شدم» معلوم نداشتی که این باغ بزرگ بود یا کوچک . واگر بگوئی وَرَأَيْتُ فِيهَا أَشْجَاراً : درآن درختانی دیدم . باز معلوم نیست که آن درختان باثمر بودند ویا بی ثمر .

اما اگر بگوئی (دَخَلْتُ حَدِيقَةً كَبِيرَةً) «وارد باغ بزرگی شدم» وبگوئی أَشْجَاراً مُثْمِرَةً : «دیدم درختانی میوه ده» دراین حال چگونگی باغ و درختان را کاملاً معلوم داشتی .

این کلمات : كَبِيرَةً ومُثْمِرَةً و المُغَرِّدَةَ و مُفَتَّحَةً و نَاضِجَةً .

ومانند این کلمات را صِفَة واسم قبل ازآنرا موصوف میگویند .

یا بعبارت دیگر :

صفت : اسمی است که حالت وچگونگی موصوف رابیان کند .

* مُعْرَب ومَبْنی *

إِيرَانُ هِيَ ٱلْوَطَنُ ٱلْعَزِيزُ (ایران . آن وطن عزیز است)

أَنَا أُحِبُّ ٱلْوَطَنَ (من دوست میدارم وطن را)

وَأَبْنَاءَ ٱلْوَطَنِ ومردمان وطن را

اگر درجملات بالا دقت کنید خواهید دریافت که حرکت حرف آخر (اَلْوَطَن) «ن» درهریک ازجملات تحت شرائطی تغییر کرد چنانکه درجملهٔ اول حرکت (نُ) ضمه ودرجملهٔ دوم (نَ) فتحه ودرجملهٔ سوم حرکت (نِ) کسره است .

کلماتیکه حرکت حرف آخرآنها بنا برموقعیت ترکیبی شان تغییر میکند آن کلمات را مُعْرَب میگویند .

اما دراین جملات :

أَيْنَ كِتَابُكَ ؟ . کجاست کتاب تو

أَيْنَ تُصْنَعُ ٱلْمَنْسُوجَاتُ ٱلْوَطَنِيَّةُ ؟

مِنْ أَيْنَ جِئْتَ ؟ ازکجا آمدی .

مشاهده میکنید که حرکت (ن) «أَيْنَ» درتمام ترکیبهای آن یکسان وهیچ تغییری درحرکت آن رخ نداده است .

پس هرکلمه ای که حرکت حرف آخرآن همیشه ثابت وموقعیت ترکیبی اش درحرکت حرف آخرآن تأثیرظاهری ندارد آن کلمه را مَبْنِیّ میگویند .

* أنواع اعراب *

يَطِيرُ ٱلْخُفَّاشُ فِي اللَّيْلِ . پرواز میکند شب پره درشب

إِنَّ ٱلْخُفَّاشَ لَنْ يَطِيرَ فِي ٱلنَّهَارِ بدرستیکه شب پره پرواز نمیکند درروز

لَمْ تَطِرْ صِغَارُ ٱلْخُفَّاشِ پرواز نمیکند کوچکهای شب پره

درسه جملهٔ بالا دقت کنید : فعل (يطير) درهرسه جمله موجوداست ولی دراولی مرفوع است ودردومی منصوب است ودرسومی مجزوم .

وهمچنین اسم «الخفّاش» درجملهٔ اول مرفوع ودرجملهٔ دوم منصوب ودرجملهٔ سوم - مجرور است .

ازاینجا پی میبریم که انواع اِعراب درزبان عربی چهاراست باین ترتیب :

۱- رَفع : در اسمها وفعل مضارع

۲- نَصْب : دراسم وفعل مضارع

۳- جَرّ : وآن مختص باسم است .

۴- جَزْم : و آن مختصّ بفعل مضارع است

أَيْنَ ٱلْقَلَمُ ؟ کجاست قلم

هٰؤُلَاءِ ٱلْأَوْلَادُ مُؤَدَّبُونَ   آن فرزندان با ادب هستند

لَمْ يُسَافِرْ أَخِي مُنْذُ يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ   سفر نکرد برادرم   روز جمعه

توجّه کنید : کلمهٔ : أَيْنَ مبنی است و بناء آن همیشه و در هر حالت بر :
« فَتْح » است .

و کلمهٔ « هٰؤُلَاءِ » مَبنی است و بناء ان همیشه و در هر حالت بر « کَسْر » است.
و کلمهٔ « مُنْذُ » مبنی است و بناء آن همیشه و در هر حالت بر « ضَمّ » است .
و کلمهٔ « لَمْ » مَبنی است و بناء آن همیشه و در هر حالت بر « سکون » است.
اَز مثالهای بالا چنین نتیجه میگیریم که احوال بناء چهار است :

فَتْح ، کَسْر ، ضَمّ ، سکون

خلاصهٔ بَحث چنین میشود :

۱- أنواع اعراب چهار است : رَفْع ، نَصَب ، جرّ ، جَزم .
رَفع و نَصَب : مشترک است میان اسم و فعل مضارع .
و جرّ : مختصّ اسم
جَزم : مختصّ بفعل مضارع است

۲- انواع بناء چهار است : فتح ، کسر ، ضمّ ، سکون

قرائت (۱)

مُعْرَب و مَبنی در این جُملات تعیین شده است بآنها توجّه کنید :

أَيْنَ ٱلْكِتَابُ ؟   أَيْنَ مبنی بر فتح . ٱلْكِتَابُ . معرب .
کجاست کتاب

مِنْ أَيْنَ جَآءَ عَلِيٌّ ؟ . مِنْ . مبنی بر سکون أَيْنَ - مبنی بر فتح . جَآءَ . فعل ماضی بر فتح
از کجا آمد علی .   عَلِيٌّ - معرب

ظَهَرَ ٱلْحَقُّ   ظَهَرَ فعل ماضی و مبنی بر فتح . الحقّ . معرب
آشکار شد حقیقت .

حَجَبَ ٱلْغَيْمُ ٱلشَّمْسَ   حَجَبَ - فعل ماضی مبنی بر فتح . الْغَيْمُ . معرب . الشَّمْس . معرب
پوشانید ابر خورشید را .

أُحْضُرْ فِي ٱلْمِيعَادِ . أُحْضُرْ - فعل امر مبنی بر سکون - فی - حرف مبنی   المیعاد مُعرب
حاضر شو در وعده گاه .

لَمْ أَكْذِبْ عَلَيْكَ . لَمْ . حرف و مبنی بر سکون . أَكْذِبْ فعل مضارع و معرب . عَلَيْكَ مبنی
دروغ نگفتم بتو

لَنْ أُغْضِبَكَ .   لَنْ حرف و مبنی بر سکون . أُغْضِبَ . فعل مضارع و معرب لَ . مبنی
هرگز غضبناک نخواهم کرد ترا .

بِٱلْعِلْمِ تَتَقَدَّمُ ٱلْأُمَمُ - بِ حرف و مبنی - العِلْم - اسم و مُعرب . تَتَقَدَّمُ فعل مضارع و معرب
بدانش جلو میرود ملل   . الْأُمَمُ . معرب

بِالصِّنَاعَةِ تَزْدَادُ ٱلثَّرْوَةُ . ب . حرف و مبنی . الصِّنَاعَةِ . معرب - تَزْدَادُ . فعل مضارع و مُعرب
بوسیلهٔ صنعت زیاد میشود ثروت .   الثَّروة . مُعرب

أَلْمَاءُ ٱلْعَكِرُ غَيْرُ صَالِحٍ لِلشُّرْبِ . الماء معرب . العكر معرب . غير معرب
آب ناصاف نیست شایسته برای آشامیدن . صالح معرب . لِ مبنی . الشرب معرب

أَلْهَوَاءُ ضَرُورِيٌّ لِلْحَيَاةِ . الهواء معرب . ضروریٌّ معرب . للحیاة معرب
هوا لازم است برای زندگی

أَلزِّرَاعَةُ مِنْ أَشْرَفِ ٱلصِّنَاعَاتِ . الزِّراعةُ معرب . مِن مبنی . أشرف معرب . الصناعات
زراعت از شریفترین صناعات است . معرب .

أَلْفُقَرَاءُ فِي حَاجَةٍ إِلَى ٱلْمُسَاعَدَةِ . الفقراء معرب . فی مبنی . حاجة معرب . الی حرف مبنی
بینوایان نیازمندند بمساعدت . مساعدة . معرب

* ۲ *

لَا تَسْتَحِمَّ فِي ٱلْمَاءِ ٱلرَّاكِدِ ، وَلَا تَشْرَبِ ٱلْمَاءَ ٱلْعَكِرَ . أَلسَّحَابُ ٱلْقَاتِمُ -
استحمام نکن در آب ایستاده و نیاشام آب آلوده ابر تیره (سیاه)
دَلِيلٌ عَلَى قُرْبِ نُزُولِ ٱلْمَطَرِ . أَلْعَلَمُ ٱلْإِيرَانِيُّ يُصْنَعُ مِنْ نَسِيجٍ أَخْضَرَ
دلیل مرنزدیکی باریدن باران است پرچم ملی ایران تشکیل میشود از پارچه سبز
أَبْيَضَ ، وَأَحْمَرَ . يَحْمِلُ كَثِيرٌ مِنَ ٱلنَّاسِ مِظَلَّةً بَيْضَاءَ فِي ٱلصَّيْفِ
سفید و قرمز برمیدارند بسیاری از مردم چترسفید در تابستان
أَلْقُطُرُ ٱلْحَدِيدِيَّةُ تَسِيرُ عَلَى قَضِيبَيْنِ مِنَ ٱلْحَدِيدِ ٱلصُّلْبِ . أَلْعُطْلَةُ ٱلْأُسْبُوعِيَّةُ
خط آهن سیر میکند روی دو میله از آهن سخت تعطیل هفتگی
فِي ٱلْبِلَادِ ٱلْإِسْلَامِيَّةِ يَوْمُ ٱلْجُمْعَةِ . دَخَلْنَا ٱلْحَدِيقَةَ لِنَتَمَتَّعَ بِطِيبِ نَسِيمِهَا
در ممالک اسلامی روز جمعه است وارد شدیم باغ را تا آنکه بهره مند شویم از خوبی نسیمش

وَلَنْ نَخْرُجَ مِنْهَا قَبْلَ غُرُوبِ ٱلشَّمْسِ إِنَّ أَشْهَرَ ٱلْمَعَادِنِ هِيَ :
و هرگز خارج نمی شویم از آن پیش از غروب خورشید بدرستیکه مشهورترین معدنها اینست :
ٱلذَّهَبُ وَٱلْفِضَّةُ وَٱلْحَدِيدُ وَٱلنُّحَاسُ ، وَٱلرَّصَاصُ ، أَلرَّصَاصُ
طلا و نقره و آهن و مس و سرب سرب
مَعْدِنٌ لَيِّنٌ جِدًّا سَهْلُ ٱلذَّوَبَانِ .
معدنی است نرم بسیار آسان آب شو .

* مُضَافٌ إِلَيْهِ *

(۱)	(۲)
أَلسُّلَحْفَاةُ بَطِيئَةٌ	أَلسُّلَحْفَاةُ بَطِيئَةُ ٱلْحَرَكَةِ
سنگ پشت کند	سنگ پشت کندرو است
يَمْشِي ٱلتَّلَامِيذُ عَلَى شَاطِئِ	يَمْشِي ٱلتَّلَامِيذُ عَلَى شَاطِئِ ٱلْبَحْرِ
راه میرود شاگردان بر ساحل	راه میرود شاگردان بر ساحل دریا
يَحْرُسُ خَفِيرٌ مَلَابِسَ	يَحْرُسُ خَفِيرُ ٱلشَّاطِئِ مَلَابِسَ ٱلسَّابِحِينَ
حفظ میکند پاسبان لباسها را	حفظ میکند پاسبان ساحل لباسهای شناگران را
تُعَرَّضُ أَجْسَامٌ لِأَشِعَّةٍ	تُعَرَّضُ أَجْسَامُ ٱلسَّابِحِينَ لِأَشِعَّةِ ٱلشَّمْسِ
نمایش داده میشود بدنها بنور	نمایش داده میشود بدنهای شناگران بنور خورشید
أَلْعَوْمُ فِي مِيَاهٍ يُقَوِّي حَرَكَةً	أَلْعَوْمُ فِي مِيَاهِ ٱلْبِحَارِ يُقَوِّي حَرَكَةَ ٱلدَّمِ
شنا در آبها نیرومند میکند حرکتی را	شنا در آبهای دریا تقویت میکند حرکت خون را

در اینجا دو دسته مثال می بینید : یکدسته مثالهائی است که معنی آنها مشخص و محدود نیست . و دسته دیگر مثالهائیست که با اضافه شدن یک و یا دو کلمه معنی آنها کاملاً مشخص و معلوم است

با مقایسه میان این دو دسته از جملات و مقایسه میان اسمهای دستهٔ اول و اسمهای دستهٔ دوم در می یابید که معنی جملات دستهٔ دوم بر خلاف جملات دستهٔ اول بسیار روشن و واضح است .

این فرق فقط بسبب افزوده شدن آن یک و یا دو کلمه بدست آمده است .

بنابراین (مُضَافٌ إِلَيْه) اسمی است که معنی اسم سابق خود را تکمیل میکند . اسم سابق را «مُضَاف» و اسم مکمّل را «مضاف الیه» مینامند مانند :

خَادِمُ ٱلْأَمِيرِ . خادِم مضاف والأمیر مضاف الیه .

قرائت (۱)

أَلْبُومَةُ طَائِرٌ مُسْتَدِيرُ ٱلْوَجْهِ ، أَرْقَطُ ٱلظَّهْرِ ، وَاسِعُ ٱلْعَيْنَيْنِ

جغد پرنده است گرد صورت دارای نقطه های سیاه و سفید در پشت بزرگ چشم (دو چشم)

حَادُّ ٱلسَّمْعِ ، وَتَسْكُنُ ٱلشَّجَرَ أَوْ تَبْنِي عُشَّهَا فِي شُقُوقِ

تیزگوش (شنوائی) و سکونت میکند در درخت یا بنا میکند آشیانهٔ خود را در شکافهای

ٱلْجُدْرَانِ . أَوْ فِي نَوَافِذِ ٱلْبُيُوتِ ٱلْخَرِبَةِ ، وَهِيَ تَنْفَعُ فِي

دیوارها یا در سوراخهای خانه های خرابه و آن مفید است در

ٱفْتِرَاسِ ٱلْحَشَرَاتِ ٱلصَّغِيرَةِ

در صید کردن حشرات ریز .

از آقایان دبیران محترم تقاضا میشود که قرائت فوق و قرائت زیر را روی تخته سیاه نوشته مضاف و مضاف الیه را تعیین و دستور فرمایند که محصلین از روی آن در دفتر مخصوص عربی استنساخ نمایند .

(۲)

أَلسُّلَحْفَاةُ بَطِيئَةُ ٱلْحَرَكَةِ . أَلتَّمْرُ يَكْثُرُ فِي بِلَادِ ٱلْعَرَبِ وَفِي ٱلْفَارِسِ

سنگ پشت کند رو است خرما زیاد میشود در ممالک عربی و در فارس

مِنْ بِلَادِ إِيرَانَ . أَلنُّجُومُ زِينَةُ ٱلسَّمَاءِ . زَئِيرُ ٱلْأَسَدِ مُفْزِعٌ

از کشور ایران ستارگان زینت آسمانند نعرهٔ شیر ترس آور است

آكُلُ فِي ٱلصَّبَاحِ ثَلَاثَ بَيْضَاتٍ . سَلَامَةُ ٱلْعَقْلِ فِي سَلَامَةِ ٱلْجِسْمِ

میخورم صبحگاه سه دانه تخم مرغ سلامتی عقل در سلامتی بدن است

تَظْهَرُ ٱلنُّجُومُ لَيْلًا . سَارَ ٱلضُّيُوفُ وَرَاءَ ٱلْمُضِيفِ . إِذَا أَرَدْتَ

آشکار میشود ستارگان شبگاه براه افتاده (اند) میهمانان در عقب میزبان اگر خواستی

أَنْ تَقْطَعَ عَرْضَ شَارِعٍ فَٱلْتَفِتْ فِي نِصْفِهِ ٱلْأَوَّلِ شِمَالًا ، وَٱلْتَفِتْ

که ببری پهنای جاده را توجه کن در نیمه اول آن سمت چپ و توجه کن

فِي نِصْفِهِ ٱلثَّانِي يَمِينًا . إِنْقَطَعْتُ عَنِ ٱلدَّرْسِ أَمْسِ .

در نیمه دوم آن بطرف راست بریده شدم از درس دیروز .

هر وقت که یک کلمه بکلمهٔ دیگری اضافه شود مضاف الیه مکسور است خواه تنوین داشته باشد یا نداشته باشد و میگویند مجرور است .

ظرف زمان

هرگاه از مسافرت برادرت خبر بدهی و مثلاً بگوئی : برادرم سفر کرد و ساکت شوی البته این جمله از لحاظ معنی کامل است ولی چون زمان سفر او را تعیین نکرده ای چندین احتمال از حیث زمان در ذهن شنونده ایجاد خواهد شد .
ممکن است تصور کند که برادرت صبح و یا آنکه شب و یا آنکه ظهر و یا آنکه عصر سفر کرده

است اما همینکه زمان سفرا و را هم معین کردی دیگر ابهامی برای شنونده باقی نمیماند.
هرکلمه که زمان وقوع فعل فاعل را معین کند آنرا بعربی «ظرف زمان» مینامند مانند جملات زیر:

(۲)	(۱)
سَافَرَ عَلِيٌّ صَبَاحًا	سَافَرَ عَلِيٌّ
سفر کرد علی صبحگاه .	سفر کرد علی
أُغَادِرُ الْمَدْرَسَةَ مَسَاءً .	أُغَادِرُ الْمَدْرَسَةَ .
ترک میکنم مدرسه را واپسین	ترک میکنم مدرسه را
أَذْهَبُ إِلَى الْمَصِيفِ غَدًا	أَذْهَبُ إِلَى الْمَصِيفِ
میروم بسوی ییلاق . فردا	میروم بسوی ییلاق
تَظْهَرُ النُّجُومُ لَيْلًا .	تَظْهَرُ النُّجُومُ
آشکار میشوند ستارگان شب	آشکار میشوند ستارگان

«ظرف مکان»

همچنین اگر بگوئی: خدمتکار (خدمتکار معلومی) ایستاد و دیگر بدنبال آن چیزی نگوئی این جمله هم از حیث معنی کامل است ولی چون جای ایستادن خدمتکار را تعیین نکرده ای این جمله نیز مبهم است و شنونده مردد اما پس از آنکه محل ایستادن او را تعیین نمودی دیگر ابهامی باقی نمیماند.

مثلاً بگوئی خدمتکار (معلوم) جلوی میز نهارخوری ایستاد.

و مانند کلمه جلو: عقب، زیر، بالا، راست، چپ، دور و مثال آن

پس هرکلمه که مکان وقوع فعل فاعل را معین و معلوم کند آنرا «ظرف مکان» میگویند مانند مثالهای زیر:

(۲)	(۱)
وَقَفَ الْخَادِمُ أَمَامَ الْمَائِدَةِ	وَقَفَ الْخَادِمُ
ایستاد خدمتگذار جلوی میز	ایستاد خدمتگذار
وَضَعَ الْخَادِمُ الطَّعَامَ فَوْقَ الْخِوَانِ	وَضَعَ الْخَادِمُ الطَّعَامَ
قرار داد خدمتکار غذا را بالای میز	قرار داد خدمتکار غذا را
سَارَ الضُّيُوفُ وَرَاءَ الْمُضِيفِ	سَارَ الضُّيُوفُ
رفتند میهمانان عقب میزبان	رفتند میهمانان
جَلَسَ الْآكِلُونَ حَوْلَ الْمَائِدَةِ	جَلَسَ الْآكِلُونَ
نشستند خورندگان دور میز نهارخوری	نشستند خورندگان
وَقَفَتِ الْقِطَّةُ تَحْتَ النَّضَدِ	وَقَفَتِ الْقِطَّةُ
ایستاد گربه زیر تخت	ایستاد گربه

خلاصهٔ درس چنین میشود: ظرف دو قسم است:

۱- ظرف زمان: اسمی است که زمان وقوع فعل را بیان میکند.

۲- ظرف مکان: اسمی است که مکان وقوع فعل را بیان میکند.

قرائت (۱)

دَمُ الْإِنْسَانِ يُسَاوِي جُزْءًا مِنْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ جُزْءًا مِنْ وَزْنِهِ .

خون آدمی مساوی یک جزء از سیزده جزء از وزن بدن اوست

أَلشَّابُّ ٱلسَّلِيمُ ٱلرِّئَتَيْنِ يَتَنَفَّسُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً فِي ٱلدَّقِيقَةِ .

جوان سالم ریه تنفس میکند پانزده مرتبه درهر دقیقه

يَدُورُ ٱلْقَمَرُ حَوْلَ ٱلْأَرْضِ كُلَّ سَبْعَةٍ وَعِشْرِينَ يَوْمًا .

میگردد ماه دور زمین هر بیست و هفت روز

أَلْفِضَّةُ أَشَدُّ ٱلْمَعْدِنِيَّاتِ بَيَاضًا وَ أَجْوَدُهَا تَوْصِيلًا لِلْحَرَارَةِ

نقره سخت ترین معدنهاست ازحیث سفیدی وبهترین آنهاست ازلحاظ رساندن حرارت

وَهِيَ أَشَدُّ صَلَابَةً مِنَ ٱلذَّهَبِ وَ أَكْثَرُ وُجُودًا وَ أَقَلُّ قِيمَةً .

وآن بسیار سخت تراست از طلا وزیادتر وجود دارد و(کمتر) کم بهاتراست

لَمَعَ ٱلْبَرْقُ وَقَدْ نَزَلَ ٱلْمَطَرُ ، فَنَشَرَ ٱلنَّاسُ ٱلظُّلَلَ يَدْفَعُونَ

درخشید برق ومسلم نازل شد باران گسترانیدند مردم چترها را تا دور کنند

بِهَا عَنْ أَنْفُسِهِمْ قَطَرَاتِ ٱلْمَاءِ وَ إِلَى مَنَازِلِهِمْ يُسْرِعُونَ .

بوسیله آن ازخود دانه‌های آب را وبسوی منزلهای خود میشتابند

قَلْبُ ٱلْأُمِّ كَنْزُ ٱلْمَحَبَّةِ وَمَصْدَرُ ٱلرَّأْفَةِ وَ ٱلرَّحْمَةِ ، فَهِيَ تَضُمُّ

قلب مادر گنجینه محبت است وسرچشمه رأفت ومهربانی است واو میچسباند

وَلَدَهَا إِلَى صَدْرِهَا فَإِذَا نَامَ تَنَامُ بِقُرْبِهِ وَإِذَا مَرِضَ

فرزند خودرا بسینه خود وهرگاه خوابید میخوابد نزدیکی او واگر ناخوش شود .

تَسْهَرُ عَلَيْهِ ٱللَّيَالِيَ وتَعْتَنِي بِهِ

بیداری میکشد برای او شبهارا ومواظبت میکند اورا

توضیح : درزبان عربی اگر فاعل جمع باشد فعل همان مفرد خواهد بود مانند سارَ ٱلضُّيُوفُ ولی درزبان فارسی مطابقت بین فعل وفاعل لازم است یعنی اگر فاعل جمع باشد فعل آنهم جمع خواهد بود مانند رفتند بچها .

۲

أَرْجُوكَ أَنْ تَجْلِسَ فِي مَكَانِكَ ، وَأَرْجُوكَ أَنْ لَا تَتَكَلَّمَ مَعَ صَدِيقِكَ

خواهش میکنم ازتو که بنشینی درجای خود وخواهش میکنم ازتو که سخن نگوئی با رفیق خود

هَلْ سَمِعْتَ يَا أَحْمَدُ ؟ نَعَمْ سَمِعْتُ مَا أَمَرْتَنِي . أَرْجُو أَنْ

آیا شنیدی ای احمد بله شنیدم آنچه را دستور دادی بمن خواهش میکنم که

تَزُورَنِي صَبَاحَ ٱلْيَوْمِ . لِمَاذَا فَتَحْتَ ٱلنَّافِذَةَ ؟ فَتَحْتُ

ملاقات کنی مرا صبحگاه امروز چرا باز کردی دریچه را بازکردم

كَيْ يَتَغَيَّرَ ٱلْهَوَاءُ (تا آنکه عوض شود هوا) .

« نصب وجرّ بواسطه عامل »

قبلاً اشاره شد که اسم زمانیکه مفعول باشد منصوب است وهمچنین اسم زمانیکه مضاف الیه واقع شود مجرور است .

امّا باید بدانید که منصوب شدن اسم ومجرور شدن آن منحصر باین دو مورد نیست .

بلکه کلماتی هستند که اگر بر سر اسم درآیند آنرا نصب میدهند مثل :

إِنَّ عَلِيًّا قَائِمٌ (همانا علی ایستاده است) ومانند کلمه إِنَّ ، أَنَّ ، لٰكِنَّ ، لَيْتَ ، لَعَلَّ ، كَأَنَّ .

ونیز حروفی هستند که اگر بر سر اسم درآیند آن را جرّ میدهند مثل : ذَهَبَ عَلِيٌّ «إِلَى» ٱلْمَدْرَسَةِ .

ومانند إِلَى ، عَلَى ، فِي ، مِنْ ، باء وچندین حرف دیگر که درآتیه بتفصیل آنها را خواهید خواند .

این کلمات وحروف را عوامل نصب وجرّ مینامند .

خلاصه . هر کلمه که اسم بعد از خود را نصب دهد (ناصِب) و آن اسم را منصوب میگویند .

هر حرفیکه اسم بعد از خود را جرّ دهد «جارّ» و آن اسم را مجرور میگویند .

(قرائت)

إِنَّ ٱلْفَلَّاحَ صَبُورٌ	عَلِمْتُ أَنَّ عَلِيًّا مُسَافِرٌ
همانا کشاورز شکیباست	دانستم همانا علی مسافر است
أَلْفَلَّاحُ صَبُورٌ	عَلِيٌّ مُسَافِرٌ
کشاورز شکیباست	علی مسافر است
كَأَنَّ ٱلْهِرَّ أَسَدٌ	لَيْتَ ٱلْمَنْزِلَ صِحِّيٌّ
گربه مانند شیر است	ایکاش منزل مطابق با بهداشت بود
أَلْهِرُّ أَسَدٌ	أَلْمَنْزِلُ صِحِّيٌّ
گربه شیر است	منزل صحت آور است
لَعَلَّ مُحَمَّدًا نَاجِحٌ	لٰكِنَّ ٱلْحَرَّ شَدِيدٌ
ایکاش محمد رستگار باشد	لکن گرما تند است
مُحَمَّدٌ نَاجِحٌ	أَلْحَرُّ شَدِيدٌ
محمد رستگار است	گرما تند است

أَلْأُمُّ تَضُمُّ وَلَدَهَا إِلَىٰ صَدْرِهَا وَتَنَامُ بِقُرْبِهِ . خُذْ هٰذِهِ

مادر میچسباند فرزند خود را بسینه اش و میخوابد بنزدیکی او بگیر این

ٱلْوَرَقَةَ ثُمَّ اطْرَحْهَا عَلَى ٱلْأَرْضِ . مِنْ أَيْنَ اشْتَرَيْتَ

برگ را و بیانداز آنرا بر زمین از کجا خریدی

كُرَّاسَتَكَ ؟ إِشْتَرَيْتُ ٱلْكُرَّاسَةَ مِنَ ٱلسُّوقِ حِينَمَا أَرَى ٱلْمُعَلِّمَ

دفترت را خریدم دفتر را از بازار زمانیکه می بینم معلم را

أُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَأَقُولُ لَهُ سَلَامٌ عَلَيْكَ . إِنْ قِيلَ لِي :

سلام میکنم باو و میگویم باو سلام علیک اگر گفته شود بمن

كَيْفَ حَالُكَ . أَقُولُ أَنَا بِخَيْرٍ أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ . أَحْمَدُ وَمَحْمُودٌ

چطور است حال تو میگویم من بخیر هستم شکر برای خداست . احمد و محمود

(ذَهَبَا) مَعًا إِلَى ٱلسُّوقِ ثُمَّ رَجَعَا إِلَى ٱلْبَيْتِ مُسْرِعًا . ذَهَبَ

رفتند باهم بسوی بازار سپس برگشتند بسوی خانه باشتاب رفتند

ٱلتَّلَامِيذُ صَبَاحًا إِلَىٰ حَدِيقَةٍ قَرِيبَةٍ ثُمَّ رَجَعُوا مَسَاءً .

شاگردان صبحگاه بسوی باغچه نزدیک سپس برگشتند شامگاه

وَأَمَّا مَرْيَمُ رَجَعَتْ إِلَى ٱلْبَيْتِ وَكَتَبَتْ رِسَالَتَهَا وَأَرْسَلَتْهَا

و اما مریم برگشت بسوی خانه و نوشت نامه اش را و فرستاد آنرا

إِلَىٰ أَبِيهَا ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ . يُتَّخَذُ مِنْ بَذْرِ ٱلْقُطْنِ

بسوی پدرش سپس خارج شد بسوی مدرسه گرفته میشود از تخم پنبه

ٱلزَّيْتُ ، وَغِذَاءٌ لِلْمَاشِيَةِ . تَلْسَعُ ٱلْعَقْرَبُ بِٱلْإِبْرَةِ وَ

روغن و غذا برای چارپایان میگزد عقرب با نیش و

تَلْدَغُ ٱلْحَيَّةُ بِٱلْأَنْيَابِ . مَرْيَمُ وَأَنِيسَةُ خَرَجَتَا مِنَ ٱلْبَيْتِ

میگزد مار (با دهان) (با دندان نیاب) مریم و انیسه خارج شدند از خانه

وَدَخَلَتَا فِي ٱلْحَدِيقَةِ وَأَمَّا ٱلتِّلْمِيذَاتُ خَرَجْنَ مِنَ ٱلْحَدِيقَةِ

و داخل شدند در باغچه و اما شاگردان (دخترها) خارج شدند از باغچه

وَدَخَلُوا غُرَفَ الدَّرْسِ (وارد شدند اطاقهای درس را) .

* اِعراب بحروف و اِعراب *
* بحرکات *

اِعرابی که تاکنون دیده اید اعراب بحرکت است زیرا که تفاوت رفع ونصب وجرّ ، در آنها باینست که حرکت آخر کلمه تغییر میکند .

امّا بعضی از کلمات عرب اعرابشان بحروف است یعنی تفاوت رفع ونصب وجرّ بتغییر کردن حروف آخر کلمه است وآن از اینقرار است :

۱ـ اسم در حالت تثنیه اگر مرفوع باشد آخرش الف ونون است مانند :
أَقْبَلَ الرَّجُلانِ (روکردند دونفر مرد) .

اگر منصوب یا مجرور باشد آخرش یاء ونون است مانند :
أَكْرَمْتُ الرَّجُلَيْنِ (گرامی داشتم دونفر مرد را) و إِشْتَرَيْتُ مِنَ الرَّجُلَيْنِ (خریدم از دونفر مرد) .

۲ـ اسم در حال جمع درصورتیکه جمع مذکر سالم باشد در وقت رفع آخرش واو ونون است مانند :
قامَ الْمُؤْمِنُونَ لِلصَّلوةِ (ایستادند مؤمنان برای نماز) .

ودر وقت نصب وجرّ آخرش یاء ونون است مانند :
أَكْرَمَ الْمُعَلِّمُ الْمُجْتَهِدِينَ (گرامی داشت معلم مجتهدین را) سَلَّمْتُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (سلام کردم بر مؤمنان) .

۳ـ أَبُوكَ (پدرتو) و أَخُوكَ (برادرتو) : در حالت رفع آخرش واو است مانند : هٰذا أَبُوهُ قادِمٌ (این پدراوست که میآید) .

ونَجَحَ أَخُوكَ (رستگار شد برادرت) .

ودر حالت نصب آخرش الف است مانند : أَطِعْ أَباكَ (فرمان بردار باش پدرت را) و إِحْتَرِمْ أَخاكَ (محترم بشمار برادرت را) .

ودر حالت جرّ آخرش یاء است مانند : ذَهَبَتْ مَرْيَمُ مَعَ أَبِيها وَأَخِيها إِلَى الْحَدِيقَةِ (رفت مریم با پدرش وبرادرش بسوی باغ) .

ومانند أَبُو و أَخُو حَمُو (خویشان زن ازطرف شوهر) و فُو (دهن) ، و ذُو (صاحب) .

این اسمهارا اسمهای پنجگانه میگویند .

اعراب بحرکت

اسمهای مفرد مثل رَجُل وجمعهای مکسّر مثل رِجال اعرابشان بحرکت است. وحرکت آنها در رفع ضمّه است ودر نصب فتحه است ودر جرّ کسره میباشد

وجمع مؤنث سالم مانند : رَأَيْتُ مُسْلِماتٍ و مَرَرْتُ بِمُسْلِماتٍ بالف وتاء جمع بسته میشوند ونصب اش هم مانند جرّش بکسره است .

وبعضی اسمها نیز هستند که جرّشان نیز مانند نصبشان بفتحه است وتنوین هم قبول نمیکنند .

این اسمهارا غیرمنصرف میگویند مثل : جاءَ أَحْمَدُ رَأَيْتُ أَحْمَدَ مَرَرْتُ بِأَحْمَدَ .

ومنصرف وغیرمنصرف را در سال آتیه خواهید دانست .

قرائت (۱)

در این قرائت آقایان دبیران باید شاگردان را وادار کنند که اعراب اسمها را معلوم کنند.

لَقَدْ کَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ . قَالُوا يَا
هرآینه بود در یوسف و برادرانش نشانه‌ها برای پرسش کنندگان گفتند ای

أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ
پدر ما هرآینه ما رفتیم پیش بگیریم و گذاشتیم یوسف را نزد کالای خویش پس خورد او را

الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ . قَالُوا
گرگ و نیستی تو تصدیق کننده ما را و اگر باشیم راستگویان گفتند

يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
ای پدر ما باز داشته شد از ما پیمانه و بفرست با ما برادر ما را پیمانه کنیم و هرآینه ما او را نگاه دارندگانیم

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ
و بسوی مدین برادران شعیب گفت ای قوم بپرستید خدا را نیست برای شما خدائی

غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا
غیر او تحقیق آمد شما را گواه از خدای شما و خوب پر کنید پیمانه را و ترازو را و

تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
کم مدهید مردم را چیزهایشان و فساد مکنید در زمین پس از اصلاح آن

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ
آنست شما را بهتر اگر باشید ایمان آورندگان و چون وارد شدند بر یوسف

آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
جای داد باو برادرش گفت همانا من برادر تو هستم و بدحال مباش بآنچه میکردند.

قرائت (۲)

يُنْصِفُ الْعَادِلُ الْمَظْلُومِينَ . أَلْوَرِيثَانِ سَلِيمَتَانِ .
بعدالت رفتار میکند دادگر با ستمدیدگان دو وریه سالم اند

أَخُوكَ مُعْجَبٌ بِأَبِي الْهَوْلِ . يَحُجُّ الْمُسْلِمُونَ إِلَى مَكَّةَ .
برادرت خشنود است بدیدار ابو الهول (اهرام) زیارت میکنند مسلمین مکه را

يُكَافِئُكَ أَبُوكَ . أَلْعَامِلَانِ يَشْتَغِلَانِ بِالتَّنَاوُبِ . إِنَّ
پاداش میدهد ترا پدرت عمله‌ها کار میکنند روز در میان بدرستیکه

أَخَوَيْكَ مُؤَدَّبَانِ . لَنْ يُعَاقَبَ الْمُجِدُّونَ . إِنَّ الْمُتَعَلِّمَاتِ
برادرانت مؤدب اند هرگز عقوبت نشوند کوشش کنندگان بدرستیکه متعلمات

مُهَذَّبَاتٌ . أَخَوَاكَ لَمْ يَحْضُرَا .
(دوشیزگان) باتربیت اند برادرانت حاضر نشدند

(۳)

قَالَتْ صَبِيَّةٌ تُحَدِّثُ قَرِيبَةً لَهَا

(دختر کوچکی با همراه خود گفتگو میکند)

إِسْتَيْقَظْتُ مِنَ النَّوْمِ مُبَكِّرَةً ، فَغَسَلْتُ وَجْهِي ، وَلَبِسْتُ ثِيَابِي
بیدار شدم از خواب زود و شستم صورتم را و پوشیدم لباسم را

ثُمَّ أَيْقَظْتُ إِخْوَتِيَ الصِّغَارَ مِنْ نَوْمِهِمْ ، وَأَعْدَدْتُ لَهُمْ .
سپس بیدار کردم برادران کوچک ام را از خوابشان و آماده کردم برای آنها

طَعَامَ الصَّبَاحِ ، وَسَاعَدْتُهُمْ فِي لُبْسِ مَلَابِسِهِمْ ، وَلَمَّا ،
غذای صبحانه را و کمک کردم آنانرا در پوشیدن لباسشان و چون

خَرَجُوا إِلَى الْمَدْرَسَةِ قُمْتُ وَدَبَّرْتُ بَعْضَ أَعْمَالِ الْمَنْزِلِ ،

خارج شدند برای مدرسه برخاستم واندیشه کردم در بعضی کارهای منزل ،

ثُمَّ جَلَسْتُ أَخِيطُ بَعْضَ الْمَلَابِسِ .

پس نشستم که بدوزم بعضی لباسهارا .

أَنْتِ أَيَّتُهَا الْفَتَاةُ الْمُؤَدَّبَةُ ، تُحْسِنِينَ إِلَى الْفُقَرَاءِ وَتَرْغَبِينَ

تو ای دختر باادب احسان میکنی بفقراء ومیل میکنی

فِي الْخَيْرِ (درنیکوکاری کردن)

إِعراب ظاهری وتقدیری ومحلّی

در مواردی که تاکنون دیده اید اعراب ظاهر است یعنی علامت اعراب پیدا است.

در اسم مقصور یعنی اسمی که آخرش الف لازمه باشد واسمی که بیاء متکلم اضافه شود إعراب ظاهر نمی شود وتقدیری است .

یعنی باید فرض کنیم که مرفوع است ویا منصوب ویا مجرور است مثلاً :

جَاءَ مُوسَى ، رَأَيْتُ مُوسَى ، مَرَرْتُ بِمُوسَى .

در جملهٔ اوّل موسی تقدیراً مرفوع است چون فاعل میباشد ،

ودر جملهٔ دوّم تقدیراً منصوب است چون مفعول است ،

ودر جملهٔ سوم تقدیراً مجرور است چون باء که علامت جرّ است برسر آن درآمده است امّا چون مُوسَى اسم مقصور است اعرابش ظاهر نیست .

همچنین هٰذَا كِتَابِي (این است کتاب من) ، بِعْتُ كِتَابِي (فروختم کتابم را)

نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِي (مطالعه کردم کتابم را) .

در جملهٔ اوّل كِتَابِي تقدیراً مرفوع است چون خبر است ودر جملهٔ دوّم تقدیراً منصوب است چون مفعول است ودر جملهٔ سوّم تقدیراً مجرور است چون حرف جرّ دارد .

امّا چون اضافه بیاء شده است اعرابش ظاهر نیست .

در اسم منقوص یعنی اسمی که آخرش یاء ماقبل مکسور باشد مثل :

قَاضِي : رفع وجرّ تقدیری است مثلاً : در این جمله يَقْضِي الْقَاضِي عَلَى الْجَانِي ، قاضی تقدیراً مرفوع وجانی تقدیراً مجرور است همچنین در این جملهٔ :

يَدْعُو الدَّاعِي إِلَى النَّادِي داعی تقدیراً مرفوع ونادی تقدیراً مجرور است .

امّا در اسم منقوص علامت نصب ظاهر است یعنی یاء مفتوح میشود مثل :

أَطَعْتُ الْقَاضِيَ .

اسمهائی که مبنی هستند اعرابشان محلّی است یعنی اعراب ندارند واسم در محلّ رفع یا نصب ویا جرّ است مانند . هٰذَا حَيَوَانٌ .

هٰذَا چون مبتدا است در محلّ رفع است امّا چون مبنی است اعراب ندارد

ودر جملهٔ : إِشْتَرَيْتُ هٰذَا الْحَيَوَانَ .

چون هٰذَا مفعول است در محلّ نصب است .

ودر جملهٔ نَظَرْتُ إِلَى هٰذَا الْحَيَوَانِ . هذا چون حرف جرّ دارد محلاً مجرور است .

+ خلاصه +

اسم معرب سه نوع است :

۱ ـ مَقْصُور وآن هر اسم عربی است که آخر آن الف لازمه باشد مانند :

مُوسَى ، عِيسَى ، العلا . الهدى که اعراب رفع ، نصب ، جرّ در آنها تقدیری است .

۲- مَنقوص : و آن هر اسم مُعربی است که آخرش یاءِ لازمه ماقبل مکسور باشد مانَند : اَلهادي ، اُلمُفتي ، اَلدّاعي . که اعراب ضمّه وکسره تقدیری وفتحه در آن ظاهر است .

۳- صحیح : و آن هر اسمی است که نه مقصور باشد و نه منقوص مانَند :

أَزهار ، حَدیقه ، شَجَر .

وحرکات سه گانه در آخر آن ظاهر است .

تَوضیح : الف لازمه یَعنی آخر کلمه موسی ومانند آن دَر هر سه حالت : (رَفع ، نَصب ، جرّ) بصورت الف خوانده شود .

قرائت

رَبِّ اشْرَحْ لي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً

خداوندا بازکن برایم سینه ام را وآسان کن برمن کارم را وبگشای گره را

مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي

از زبانم بفهمند گفتارم وقرار ده برایم کمک کننده از خانواده ام

هٰرُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي قَالُوا

هرون برادرم محکم کن باو پشتم را وانباز کن اورا در کارم گفتند

ءَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا أَخِي قَدْ مَنَّ

آیا تو یوسف هستی گفت من یوسفم واین است برادرم بتحقیق که خدا منّت

تَوضیح : ترجمهٔ لغات وعبارات عربی بفارسی تحت اللّفظی است .

اللهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

گذاشت برما بدرستیکه او هرکسی که پرهیز کند وشکیبائی کند خداوند هدر نمید هد مزد نیکوکاران را

أَيضًا قِرَائَةٌ

أَلْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ ، وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ . إِنَّ الْأَفْعَى

دولت (ثروت) درغربت وطن آدمی است وپریشانی وبینوائی در وطن غربت است بدرستیکه افعی

أُنْثَى الْحَيَّاتِ ، وَهِيَ مِنْ أَعْدَى أَعْدَاءِ الْإِنْسَانِ . تَكْثُرُ الْمَرَاعِي

ماده مار است وآن از دشمن ترین دشمنان آدمی است زیاد است چراگاهها

فِي أَمْرِيكَا الْجَنُوبِيَّةِ ، وَتُرَبَّى عَلَيْهَا الْمَوَاشِي . أَلْأَطِبَّاءُ يَعُودُونَ

در امریکای جنوبی وتربیت میشود در آنها حیوانات پزشکان دیدن میکنند

الْمَرْضَى مُتَأَلِّمِينَ ، ثُمَّ يَتْرُكُونَهُمْ فَرِحِينَ .

بیماران را دردناک وبیماری آنها آنانرا ملول میکند وپس از معالجه ترک میکنند آنانرا با شادمانی .

متعدّی ولازم ومعلوم ومجهول

بطوریکه قبلاً اشاره شد بعضی فعلها متعدّی هستند یعنی مفعول دارند مثل خوردن ودیدن وبردن زیرا هرکس که میخورد ویا می بیند ویا میبرد البتّه چیزیرا میخورد ویا می بیند ویا میبرد آن چیز مفعول آن فعل است مانَند : أَحَبَّ يُوسُفُ الْوَطَنَ .

(دوست داشت یوسف وطن را) .

بَعضی افعال متعدّی نیستند ولازم اند یَعنی مفعول ندارند مثل رفتن وایستادن مانند :

ذَهَبَ عَلِيٌّ (علی رفت) ، قَامَ مُحَمَّدٌ (ایستاد محمّد) ، جَلَسَ مَحْمُودٌ (نشست محمود) .

* مَعْلُوم وَمَجْهُول *

فعل متعدی گاه مَعلوم وگاه مجهول است .

فعل مَعلوم آنستکه فاعل ومفعول آن هر دو مَعلوم اند مثل اینکه بگوئید :

أَحَبَّ يُوسُفُ ٱلْوَطَنَ .

در این جمله أَحَبَّ فعل ، یوسف فاعل ومَعلوم است ومفعولش ٱلْوَطَن است .

فعل مجهول آنستکه فاعل آن اینقسم ظاهر نیست مثلاً وقتی که میگوئیم :

قُتِلَ ٱلْخَصْمُ (دشمن کشته شد)

فعل معیّن است که قُتِلَ است امّا فاعل معلوم نیست یعنی نمی فهمیم کدام کسی کشته است

از این گذشته وقتی میگویند : قُتِلَ ٱلْخَصْمُ ، (دشمن کشته شد)

کلمهٔ ٱلْخَصْمُ درجای فاعل واقع شده است درصورتیکه میدانیم او نکشته است بلکه او را کشته اند وکشنده معلوم نیست که کیست .

درعبارت قُتِلَ ٱلْخَصْمُ کلمهٔ الخَصْمُ را که بجای فاعل است ودرحقیقت مفعول است نائب فاعل میگویند .

نائب فاعل هم بموجب قاعدهٔ کلّی که گفتیم همیشه مَرفوع است چنانکه دیدید که الخَصْمُ مضموم بود .

پس بطور کلّی مُبتدا وخبر وفاعل ونائب فاعل مرفوعَند ومفعول همیشه منصوب است ومضاف الیه پیوسته مجرور میباشد .

قرائت وتمرین

هَزَمَ ٱلْأَمِيرُ ٱلْجَيْشَ	هُزِمَ ٱلْجَيْشُ
شکست داد امیر قشون را	شکست خورده شد قشون

عَالَجَ ٱلطَّبِيبُ ٱلْمَرِيضَ	عُولِجَ ٱلْمَرِيضُ
علاج کرد پزشگ مریض را	معالجه شد مریض
نَسْتَخْرِجُ ٱلسُّكَّرَ مِنَ ٱلْقَصَبِ	يُسْتَخْرَجُ ٱلسُّكَّرُ مِنَ ٱلْقَصَبِ
بدست میآوریم شکر را از نی شکر	بدست آورده میشود شکر از نی شکر
يَنْصُرُ ٱلْقَوِيُّ ٱلضَّعِيفَ	يُنْصَرُ ٱلضَّعِيفُ
یاری میکند قوی ضعیف را	یاری میشود ضعیف
كَسَرَ ٱلْخَادِمُ ٱلزُّجَاجَ	كُسِرَ ٱلزُّجَاجُ
شکست خادم شیشه را	شکسته شد شیشه
قَبَضَ ٱلشُّرْطِيُّ ٱللِّصَّ	قُبِضَ ٱللِّصُّ
گرفت پاسبان دزد را	گرفته شد دزد
يُبْغِضُ ٱلنَّاسُ ٱلسَّفِيهَ	يُبْغَضُ ٱلسَّفِيهُ
زشت می پندارند مردم ابله را	بد (زشت) شمرده میشود ابله
خَلَقَ ٱللهُ ٱلْإِنْسَانَ ضَعِيفًا	خُلِقَ ٱلْإِنْسَانُ ضَعِيفًا
آفرید خداوند آدمی را ناتوان	آفریده شد آدمی ناتوان

* اعراب فعل *

چنانکه قبلاً اشاره شد افعال وحروف همه مَبنی هستند مگر فعل مضارع که اعراب دارد اعراب فعل مضارع رَفع ، نَصب ، جَزم میباشد .

* نَصب فعل مضارع *

فعل مضارع منصوب میشود هرگاه بَعد از یکی از حروف زیر واقع شود :

(۱) [أَنْ] مانند : يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمُ الْعَذَابَ (میخواهد خداوند سبک کند بر شما کیفر را) ، يَحْسُنُ أَنْ تُكْثِرَ مِنَ الْأَلْعَابِ الرِّيَاضِيَّةِ

زیبنده است که زیاده کنی بازیهای ورزش را

(۲) [لَنْ] مانند : لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا .

حرف نفی — هرگز شریک قرار نمیدهیم برای خدا کسی را .

(۳) [كَيْ] مانند : فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا

پس برگردانیدیم ترا بسوی مادرت تا آنکه روشن شود چشمان او .

(۴) [لام تعلیل] مانند : إِسْتَحِمَّ كَثِيرًا لِيَصِحَّ جِسْمُكَ .

شستشو کن زیاد تا آنکه سالم شود بدن تو

* جزم فعل مضارع *

فعل مضارع مجزوم میشود هرگاه بعد از یکی از حروف زیر واقع شود :

(۱) [لَمْ] این حرف فعل مضارع را نفی میکند مانند :

لَمْ أَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ أَمْسِ

نرفتم بسوی مدرسه دیروز

(۲) [لاءِ ناهِيَه] . این حرف فعل مضارع را نهی میکند مانند :

لَا تُصَاحِبْ كَذَّابًا . (رفاقت مکن با دروغگو) .

(۳) [إِنْ] با این حرف کلام تمام نمیشود مگر آنکه بعد از این حرف دو فعل بیاید و هر دو را جزم دهد .

فعل اول را (فعل شرط) و فعل دوم را (جواب شرط) میگویند مانند :

إِنْ تَشْرَبْ مَاءً عَكِرًا تَمْرَضْ . إِنْ تَعْمَلْ بِنَصِيحَتِي تَسْلَمْ مِنَ الْأَذَى

اگر بیاشامی آب آلوده مریض میشوی اگر عمل کنی به پند من سالم میشوی از رنج

* رفع فعل مضارع *

فعل مضارع مرفوع است هر وقت عامل نصب و جزم نداشته باشد مانند :

يَذْهَبُ أَخِي إِلَى الْمَدْرَسَةِ رَاكِبًا .

میرود برادرم بسوی مدرسه سواره .

نصب فعل مضارع مثل اسم بفتحه است مگر در جائیکه آخرش نون تثنیه یا نون جمع باشد که در آنصورت نصبش بحذف نون است مثلاً :

يَذْهَبُ میشود أَنْ يَذْهَبَ ، يَذْهَبَانِ میشود أَنْ يَذْهَبَا ،

و يَذْهَبُونَ میشود أَنْ يَذْهَبُوا .

جزم فعل مضارع باینست که حرف آخرش ساکن شود مگر اینکه حرف آخر نون تثنیه یا نون جمع باشد که در آن صورت نون حذف میشود مانند :

يَفْتَحُ میشود لَمْ يَفْتَحْ (باز نکرد) ، يَفْتَحَانِ میشود لَمْ يَفْتَحَا ،

يَفْتَحُونَ میشود لَمْ يَفْتَحُوا .

نون جمع مؤنث در همه حالت ثابت است و حذف نمی شود

فعل مضارع هیچوقت مجرور نمی شود چنانکه اسم هیچوقت مجزوم نمی شود .

* قرائت و تمرین *

أَرْجُوكَ أَنْ تَزُورَنِي * لَنْ أَكْذِبَ أَبَدًا * جِئْتُ لِأَعُودَ

خواهشمندم که دیدن کنی از من — هرگز دروغ نمیگویم — آمدم تا آنکه عیادت کنم

ٱلْمَرِيضَ * لَنْ يَخِيبَ مُخْلِصٌ فِي عَمَلِهِ * أَتَمَنَّى أَنْ تَفُوزَ فِي

مریض را هیچگاه مأیوس نمی شود درستکار در کارش آرزومندم که رستگار شوی در

ٱلْمُسَابَقَةِ * فَتَحْتُ ٱلنَّافِذَةَ كَيْ يَتَغَيَّرَ ٱلْهَوَاءُ * حَضَرْتُ كَيْ أَتَعَلَّمَ *

مسابقه باز کردم دریچه را تا آنکه تغییر کند هوا حاضر شده ام تا یاد بگیرم

لَنْ تَتْرُكُوا ٱلْعَمَلَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ لَكُمْ رَئِيسُكُمْ *

هرگز رها نکنید کار را مگر پس از آنکه اجازه دهد بشما رئیس شما

دَخَلْنَا ٱلْحَدِيقَةَ لِنَتَمَتَّعَ بِطِيبِ نَسِيمِهَا ، وَلَنْ نَخْرُجَ مِنْهَا

وارد شدیم باغچه را تا آنکه بهره مند شویم از خوبی نسیم آن و نخواهیم خارج شد از آن

قَبْلَ غُرُوبِ ٱلشَّمْسِ * لَا تَبْصُقْ فِي ٱلطَّرِيقِ *

پیش از غروب آفتاب میفکن آب دهان در راه (بصاق = آب دهن)

لَا تَقْتُلِي هٰذَا ٱلطَّائِرَ ٱلضَّعِيفَ * لَمْ يَذْهَبْ مُحَمَّدٌ ٱلْيَوْمَ إِلَى

مکش این پرنده ناتوان را نرفت محمد امروز بسوی

ٱلْمَدْرَسَةِ لِمَرَضِهِ * إِنْ تَتْعَبُوا فِي صِغَرِكُمْ تَسْتَرِيحُوا فِي كِبَرِكُمْ *

مدرسه بعلت ناخوشی اش اگر رنج برید در کوچکی خود آسایش میکنید در بزرگی خود

إِنْ تَصْدُقْ إِخْوَانَكَ يُجِلُّوكَ * فِي ٱلْحَدِيقَةِ عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ *

اگر بدوستانت راست بگوئی ترا بزرگ میشمارند در باغ دو چشمه جاری است

أُفَضِّلُ شِتَاءَ ٱلْقَاهِرَةِ عَلَى صَيْفِهَا * تَقْصِفُ ٱلرِّيَاحُ ٱلشَّدِيدَةُ

ترجیح میدهم زمستان مصر را بر تابستانش میشکند بادهای تند

ٱلْأَشْجَارَ ٱلْعَالِيَةَ * أَلْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى حَسَبِهِ ،

درختهای بلند را نادان اعتماد بمفاخر پدرانش میکند .

وَٱلْعَاقِلُ يُعَوِّلُ عَلَى أَدَبِهِ (و دانا اعتماد میکند بادب خویش).

«جارّ و مجرور»

وَضَعَ مَحْمُودٌ ٱلْكُتُبَ	وَضَعَ مَحْمُودٌ ٱلْكُتُبَ فِي ٱلْقِمَطْرِ
قرار داد محمود کتابها را	قرار داد محمود کتابها را در قفسه
أُمْحُ ٱلْكِتَابَةَ	أُمْحُ ٱلْكِتَابَةَ بِٱلْمِمْحَاةِ
پاک کن نوشته را	پاک کن نوشته را با پاک کن
نَظَرْتُ ٱلْمُصَوَّرَ	نَظَرْتُ ٱلْمُصَوَّرَ عَلَى ٱلْحَائِطِ
نگاه کردم نقشه را	نگاه کردم نقشه را روی دیوار
أَخْرِجِ ٱلْمِسْطَرَةَ	أَخْرِجِ ٱلْمِسْطَرَةَ مِنَ ٱلْقِمَطْرِ
بیرون بیاور خط کش را	بیرون بیاور خط کش را از قفسه
إِحْمِلِ ٱلْكُتُبَ	إِحْمِلِ ٱلْكُتُبَ إِلَى ٱلْبَيْتِ
بردار کتابها را	بردار کتابها را بسوی خانه

هرگاه بگوئید (وَضَعَ مَحْمُودٌ ٱلْكُتُبَ) این جمله ایست فعلیّه و کلامی است تامّ و مُفید زیرا ترکیب شده است از: فعل، و فاعل، مفعولٌ به

وهمچنین اگر بگوئید: (أُمْحُ ٱلْكِتَابَةَ)، و (نَظَرْتُ ٱلْمُصَوَّرَ)، (أَخْرِجِ ٱلْمِسْطَرَةَ)، و (إِحْمِلِ ٱلْكُتُبَ). همه جمله های فعلیّه تامّ و مُفیدی میباشند ولی میتوانید هر یک از این جملات را مفصّل تر و پر فائده تر بیان کنید.

باین طریق که بَعد از هر جملهٔ دو کلمه بآن زیاد نمائید تا با این عمل معنی آنها کاملتر

وروشن تر گردد مثلاً بجای وَضَعَ مَحْمُودٌ ٱلْكُتُبَ بگوئید:
(وَضَعَ مَحْمُودٌ ٱلْكُتُبَ فِي ٱلْقِمَطْرِ) وهمچنین بترتیب جمله‌ها:
(بِٱلْمِمْحَاةِ)، (عَلَى ٱلْحَائِطِ)، (مِنَ ٱلْقِمَطْرِ)، (إِلَى ٱلْبَيْتِ)
بآنها زیاد کنید پس تفاوت را از حیث معنی بسنجید.
اگر باین دو کلمه که زیاد شده است دقت کنید درمییابید که کلمهٔ اول حرف و کلمه دوم اسمی است مجرور بآن حرف و حروف:
«فِي»، «ب»، «عَلَى»، «مِنْ»، «إِلَى»، از حروف جارّه و هر اسمی که بعد از یکی از آنها واقع شود مجرور میگردد.

قرائت (۱)

أَيَّتُهَا ٱلْفَتَاةُ: أَنْتِ تَعِيشِينَ فِي عَصْرٍ غَيْرِ ٱلْعُصُورِ ٱلَّتِي عَاشَ فِيهَا مَنْ
ای دوشیزه تو زندگانی میکنی در زمانی غیر از زمانهائی که زندگانی کردند در آن
سَبَقَكِ مِنَ ٱلْفَتَيَاتِ، فَأَنْتِ تَذْهَبِينَ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ، وَتَتَعَلَّمِينَ
دوشیزگانی قبل از تو و تو میروی بمدرسه و فرامیگیری
ٱلْعُلُومَ ٱلْمُخْتَلِفَةَ، وَتَطَّلِعِينَ إِلَى كُلِّ مَا يَعْمَلُ ٱلْفِتْيَانُ،
علوم مختلفه و آگاه میشوی از آنچه میکنند جوانان
وَتُشَارِكِينَهُمْ فِيهِ، فَتَرْكَبِينَ ٱلطَّيَّارَةَ وَتَجُوبِينَ ٱلْأَقْطَارَ،
و همکاری میکنی با آنها در آن و سوار میشوی در هواپیما و سیر میکنی در جهان
وَتُعَلِّمِينَ فِي ٱلْمَدَارِسِ وَتُقَابِلِينَ ٱلْمُشْتَرِينَ فِي ٱلْمَتَاجِرِ،
و درس میدهی در آموزشگاهها و روبرو میشوی با خریداران در تجارتخانه‌ها

وَتُشَارِكِينَهُمْ فِي ٱلْعَمَلِ فِي ٱلْمَصَانِعِ عَلَى ٱخْتِلَافِهَا، وَتَقِفِينَ
و شراکت میکنی با آنان در کار و عمل در کارخانه‌های مختلفه و میایستی
مُحَامِيَةً أَمَامَ ٱلْقُضَاةِ، وَتَخْطُبِينَ فِي ٱلْأَنْدِيَةِ وَٱلْمُجْتَمَعَاتِ،
بحالت وکیل مدافع مقابل قاضیان و سخنرانی میکنی در مجالس و اجتماعات
وَتُحَرِّرِينَ ٱلْمَقَالَاتِ، وَتَشْتَرِكِينَ فِي ٱلسِّيَاسَةِ وَتَسْيِيرِ ٱلْأُمُورِ
و مینویسی مقالات را و دخالت میکنی در سیاست و جریان امور
فَإِيَّاكِ أَنْ تَنْسَيْ ٱلْأُمُومَةَ وَشُئُونَ ٱلْبَيْتِ.
(بر تو باد) که فراموش کنی (وظیفه) مادری را و سازمان خانودگی را.
(برحذر باش)

۲

إِنَّ أَخَاكَ مَنْ وَاسَاكَ * إِنَّ سَلَامَةَ ٱلْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ ٱللِّسَانِ
بدرستیکه برادر تو کسی است که خود را برابر با تو بداند. بدرستیکه سلامت آدمی در نگهداری زبان است
أَلْفَتَيَاتُ ٱلْعَاقِلَاتُ يُسَاعِدْنَ أُمَّهَاتِهِنَّ فِي تَدْبِيرِ ٱلْمَنَازِلِ،
دوشیزگان عاقل همراهی میکنند مادرانشان را در تدبیر منزل
فَيَكْنُسْنَ ٱلْحُجُرَاتِ، وَيُنَظِّفْنَ ٱلْآنِيَةَ[1]، وَيُرَتِّبْنَ ٱلْفِرَاشَ،
جاروب میکنند اطاقها را و پاکیزه میکنند ظرفها را و مرتب میسازند فرشها را
أُرْوِ ٱلْحَدِيثَ ٱلَّذِي سَمِعْتَهُ أَمْسِ:
بازگو حکایتی که شنیدی آنرا دیروز
عَدَا كَلْبٌ خَلْفَ غَزَالٍ، فَقَالَ لَهُ: لَنْ تَلْحَقَنِي، قَالَ لِمَ؟
دوید سگی عقب آهوئی پس گفت باو نخواهی رسید بمن. گفت چرا

۱- آنیه = ظرف غذاخوری وغیره جمع إناءات و أوانی

قَالَ : لِأَنِّي أَعْدُو لِنَفْسِي ، وَأَنْتَ تَعْدُو لِصَاحِبِكَ ،

گفت برای اینکه من میدوم برای خود وتو میدوی برای رفیق یا اربابت

خَيْرُ ٱلنَّاسِ مَنْ يَسُرُّهُ أَنْ يَرَى غَيْرَهُ فِي خَيْرٍ ، أَحِبَّ لِلنَّاسِ

بهترین مردم کسی است که خشنود سازد او را دیدن خیر دیگران بخواه برای مردم

مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ . يَجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَسْمَعَ نَصِيحَةَ أَبِيكَ وَتَعْمَلَ

آنچه میخواهی برای خویش واجب است بر تو که بشنوی اندرز پدرت را و عمل کنی

بِهَا وَإِيَّاكَ أَنْ تُخَالِفَهُ . أَنَا أَخُوكَ ، نَحْنُ مُسْلِمُونَ

بآن و بر حذر باش از سرپیچی او من برادر تو هستم ما مسلمانیم

أَنْتَ عَاقِلٌ ، أَنْتُمَا صَدِيقَانِ ، أَنْتُمْ مُؤَدَّبُونَ ،

تو دانائی شما رفیق هستید شما باادب هستید

هُوَ نَظِيفٌ ، هُمَا صَادِقَانِ ، هُمْ مُحْسِنُونَ . أَنْتِ

او پاکیزه است آنان راستگویانند آنها نیکوکارانند تو

مُهَذَّبَةٌ ، أَنْتُمَا أُخْتَانِ ، أَنْتُنَّ نَاجِحَاتٌ ، هِيَ

تربیت شده ای شما خواهر هستید شما رستگار هستید او

هَادِئَةٌ ، هُمَا صَاحِبَتَا فَضْلٍ ، هُنَّ مُسَافِرَاتٌ ،

ساکت و آرام است آنها دارای کمال هستند آنها مسافرند .

— ٣ —

كَانَتِ ٱلْمَدِينَةُ حَاضِرَةَ ٱلدَّوْلَةِ ٱلْإِسْلَامِيَّةِ ، خَلَفَتْهَا ٱلْكُوفَةُ

بود مدینه پیغمبر پایتخت دولت اسلامی پس از آن شهر کوفه پایتخت گردید

زَمَنَ سَيِّدِنَا عَلِيِّ ٱبْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) ، وَفِي دَوْلَةِ بَنِي أُمَيَّةَ جُعِلَتِ

زمان آقا و پیشوای ما علی پسر ابی طالب علیه السلام و در زمان دولت بنی امیه قرار داده شد

ٱلْحَاضِرَةُ دِمَشْقَ ، ثُمَّ عَادَتِ ٱلْكُوفَةُ حَاضِرَةَ ٱلْخِلَافَةِ

پایتخت دمشق سپس برگشت کوفه بمرکزیت خلافت

زَمَنَ ٱلسَّفَّاحِ أَوَّلِ خُلَفَاءِ ٱلدَّوْلَةِ ٱلْعَبَّاسِيَّةِ ، فَلَمَّا تَوَلَّى

زمان «سفاح» نخستین خلیفه دولت بنی عباس پس زمانیکه عهده دار شد

أَبُو جَعْفَرٍ ٱلْمَنْصُورُ ٱلْخِلَافَةَ بَعْدَهُ أَسَّسَ مَدِينَةَ بَغْدَادَ عَلَى

ابوجعفر «منصور» خلافت را پس از او بنا کرد شهر بغداد را در

نَهْرِ دِجْلَةَ ، وَجَعَلَهَا مَقَرَّ ٱلْخِلَافَةِ ، فَبَقِيَتْ كَذَلِكَ

کنار نهر دجله و قرار داد آن را مرکز خلافت و بهمان حال باقی بود

إِلَى أَنْ سَقَطَتِ ٱلدَّوْلَةُ ٱلْعَبَّاسِيَّةُ عَلَى أَيْدِي ٱلتَّتَارِ .

تا آنکه سقوط کرد دولت بنی عباس بدست تاتار (قواعد العربیه)

— ٤ —

سَارَ مَحْمُودٌ فِي طَرِيقِهِ إِلَى ٱلْمَدْرَسَةِ ، فَأَبْصَرَ شَيْخًا ضَعِيفًا قَدْ

براه افتاد محمود در راه خود بسوی مدرسه و دید پیرمردی ضعیف که

عَجَزَ عَنِ ٱلْعَمَلِ ، وَقَعَدَ جَنْبَ حَائِطٍ يَمُدُّ يَدَهُ ، يَسْأَلُ

عاجز شده بود از کار ونشسته بود پهلوی دیواری دراز میکرد دست خود را سؤال

ٱلنَّاسَ صَدَقَةً ، فَرَقَّ لَهُ قَلْبُهُ وَأَعْطَاهُ قِرْشًا . فَأَخَذَهُ

میکرد از مردم صدقه ای را پس رقت کرد برا او و داد باو یک (پولی) و گرفت او را

الرَّجُلُ فَرِحًا ، وَدَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ دُعَاءً خَالِصًا جَزَاءَ إِحْسَانِهِ
آن مرد بخوشحالی ودعا کرد اورا بخیر دعائی خالصانه بپاداش احسان او
وَلَمَّا رَجَعَ مَحْمُودٌ إِلَى الْبَيْتِ أَخْبَرَ وَالِدَهُ الْخَبَرَ فَسُرَّ مِنْهُ
وزمانیکه برگشت محمود بسوی خانه خبر داد پدرش را آن خبررا خشنود شد از آن
وَمَنَحَهُ مُكَافَأَةً عَلَى إِحْسَانِهِ .
وپاداش داد اورا در مقابل احسان او (قواعد العربیة)

-٥-

رَكِبَ أَنُوشِرْوَانُ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فِي الرَّبِيعِ عَلَى
سوار شد انوشیروان در بعضی از روزها در بهار بر
سَبِيلِ الْفُرْجَةِ فَجَعَلَ يَسِيرُ فِي الرِّيَاضِ الْمُخْضَرَّةِ
طریق گردش وشروع کرد بگردش در مزارع سبز
وَيُشَاهِدُ الْأَشْجَارَ الْمُثْمِرَةَ وَيَنْظُرُ إِلَى الْكُرُومِ ،
ومی بیند درختان میوه ده را ونگاه میکند بسوی تاکها
فَنَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ وَسَجَدَ شُكْرًا لِلّٰهِ وَبَقِيَ فِي سُجُودِهِ مُدَّةً
پس فرود آمد از اسبش وسجده کرد برای شکر خدا وماند درحالت سجود مدت
طَوِيلَةً ، فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ : إِنَّ خِصْبَ
درازی پس از آنکه بلند کرد سرشرا گفت بهمراهان خود : بدرستیکه خرمی
السِّنِينَ مِنَ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ وَحُسْنِ نِيَّتِهِمْ ،
سالها از پادشاهان وسلاطین وحسن نیت آنها است .

فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَدْ أَظْهَرَ حُسْنَ نِيَّتِنَا .
پس سپاس خدائیرا که بتحقیق آشکار کرد حسن نیت مارا
أَلْمَلِكُ الْعَادِلُ ظِلُّ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِ (حدیث)
پادشاه دادگر سایهٔ خداست در زمین

أَلْعَدَدُ الْأَصْلِيُّ

أَلْعَدَدُ الْأَصْلِيُّ هُوَ مَا دَلَّ عَلَى كَمِّيَّةِ الْأَشْيَاءِ وَنَذْكُرُ مِنَ
عدد اصلی آنستکه دلالت کند بر کمیت اشیاء وذکر میکنیم از
الْأَعْدَادِ اثْنَيْ عَشَرَةَ وَهِيَ : وَاحِد ، إِثْنَانِ ، ثَلَاثَةٌ
اعداد دوازده تا است وآن ١ ٢ ٣
أَرْبَعَةٌ ، خَمْسَةٌ ، سِتَّةٌ ، سَبْعَةٌ ، ثَمَانِيَةٌ ، تِسْعَةٌ
٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩
عَشَرَةٌ ، أَحَدَ عَشَرَ ، إِثْنَا عَشَرَ .
١٠ ١١ ١٢

أَلْعَدَدُ التَّرْتِيبِيُّ

أَوَّلُ ، ثَانٍ ، ثَالِثٌ ، رَابِعٌ ، خَامِسٌ ، سَادِسٌ ،
یکم دوم سوم چهارم پنجم ششم
سَابِعٌ ، ثَامِنٌ ، تَاسِعٌ ، عَاشِرٌ ، حَادِي عَشَرَ
هفتم هشتم نهم دهم یازدهم
ثَانِي عَشَرَ .
دوازدهم

ماهِيَةُ التَّهذيبِ وَالغَرَضُ مِنهُ

ريشه تربيت ومنظور از آن

أَلغَرَضُ مِنَ التَّهذيبِ تَهيِئَةُ المَرءِ لِسَعادَةِ الحَياةِ وَلِلقِيامِ
مقصود از تهذيب . آماده ساختن آدمی است برای بدست آوردن سعادت روزگار
بِعَمَلٍ يُذكَرُ فيها ، وَمُجَرَّدُ القِراءَةِ وَالكِتابَةِ وَمَعرِفَةُ
واقدام بکاری نام آور . وتنها خواندن ونوشتن ودانستن
أُصولِ الحِسابِ وَصَرفُ اللُّغَةِ وَنَحوُها لَيسَ كُلَّ التَّهذيبِ
ريشهٔ حساب (رياضی) وصرف لغات ومانند آن نيست تربيت كامل
كَما أَنَّ السِّكّينَ وَالشَّوكَةَ وَالمِلعَقَةَ إِذا وُضِعَت عَلى .
همانطوريكه اگر چاقو وچنگال وقاشق گذاشته شد روی
المائِدَةِ لَم تَكُنِ الغِذاءَ المَطلوبَ
ميز خوراک مطلوب نميباشد

* حروف عطف *

همانطوركه درزبان فارسی دوكلمه ويا دوجمله را بوسيلهٔ حرفی بيكديگر ربط ميدهند
درزبان عربی نيز كلمات وجمل را بوسيلهٔ يكی ازاين حروف :
(واو ، ثُمَّ ، أَوْ ، فاء) .
بيكديگر مربوط ساخته وآنها را حروف (عطف) مينامند مانند :
إِذا أَرادَ الفَلّاحُ أَن يَزرَعَ الفولَ يُرَوّي الأَرضَ
اگر خواست زارع كه زرع كند باقلا را آبياری ميكند زمين را

ثُمَّ - يَترُكُها لِتَجِفَّ - وَ - بَعدَ جَفافِها يَحرُثُها
سپس رها ميكند آنرا تا خشک شود وبعد از خشكيدن آن شخم ميزند آنرا
وَ - يَنثُرُ البُذورَ خَلفَ المِحراثِ ، أَو - يَضَعُها
وپخش ميكند تخم ها را ازعقب گاو آهن يا ميگذارد آنها را
في حُفَرٍ مُتَقارِبَةٍ ، ثُمَّ - يَتَعَهَّدُها بِالإِرواءِ وَالعَزقِ
در گودالهای نزديک بيكديگر وعهده دار آبياری او ميشود وشيار كردن
لِشَجَرَةِ الفولِ ساقٌ مُجَوَّفَةٌ خَضراءُ ، وَ- فُروعٌ كَثيرَةٌ
هست برای درخت باقلا ساقی توخالی سبز وشاخه های فراوان
وَإِذا أَزهَرَت كانَ مَنظَرُ الحَقلِ جَميلاً
واگر گل داد منظره باغ (مزرعه) جميل وزيبا است

ودرزبان عربی برای ربط جمله ها بايكديگر اين دوكلمه (إِنْ ، إِذا) رابكار ميبرند
مانند : إِنْ تَنتَبِهْ إِلَى المُعَلِّمِ تَفهَمْ ما يَقولُ .
اگر متوجه شوی بمعلم ميفهمی آنچه راكه ميگويد .
إِذا دَفَعتَ الشُّبّاكَ بِقُوَّةٍ يَنكَسِرُ الزُّجاجُ
اگر دوركنی پنجره را باشدت ميشكند شيشه ها

واگر إِنْ درعبارت اول و إِذا درعبارت دوم نباشد معنی آنها رسا نيست .

پايان

شهريور بخط حسين چاوشی ۱۳۲۹



بها در تمام کشور ده ریال

